



- شبچی بر فراز ایران ... 2
- مصاحبه با شهرزاد مجاب - بخش دوم ... 4
- انقلاب آینده ایران یک انقلاب زنانه است! ... 8
- تهران بار دیگر در آتش و خون! ... 10
- هائیتی "قدرت سیاه" یا "تبهکاری قدرتمندان"؟! ... 12
- خمینی متفاوت نیست! ... 14
- نامه ای از یک تبعیدی ... صفحه 14
- دیگر همه از این گربه ها باخبرند!
در مورد فیلم دیدنی بهمن قبادی ... صفحه 15
- زعفران در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی ... 16

جناح غالب و مغلوب در یک باند پهن حرکت می کردند که برای هر دوی آنها فضای جولان بود. وقایع 13 آبان و 16 آذر آنچنان شوکی به هر دو جناح وارد کرد که در روزهای بعد از 16 آذر و قبل از عاشورا، خامنه ای شخصاً به شرکت در عزاداری حسینی برای اتمام شورش و حذف فتنه گران فرمان داد و موسوی و شرکا هم با التماس و خواهش اعلام کردند که بیایید تا نذر و نیاز کنیم تا همه چیز به دور از خشونت و شعارهای ضد رژیم برقرار شود. اما تحرک انقلابی مردم حساب و کتاب همه را بهم زد. عاشورای 88 برخلاف عاشورای 57 نه تنها موجب تثبیت و نهادینه شدن رهبری مذهبی نشد، بلکه شعارهای ساختارشکن را به نحو مؤثری تثبیت کرد و بر مسالمت جویی در مقابل دشمن ضربه مهمی وارد آورد. این امر آب بر لانه مورچگان ریخت و موجب دلهره و نگرانی رهبران موج سبز شد. تا بدان حد که امثال موسوی



برناک جوان

شبیحی بر فراز ایران در گشت و گذار است. شبیح تعیین تکلیف اساسی! سایه این شبیح بسیار گسترده تر از مرزهای جغرافیایی ایران قابل مشاهده است. در داخل و خارج ایران ترس از این شبیح روزافزون می شود و قدرتهای موجود را به ولوله انداخته تا با بررسی مختصات این شبیح چاره جویی کنند: چگونه باید دامنه نفوذ این شبیح را محدود یا بی خطر سازند.

در مقابل، در گوشه و کنار دنیا مردم زیادی به صفحات تلویزیون و رسانه ها چشم دوخته اند تا شادی کنند. میلیونها انسان در کارخانه ها، ادارات، مدارس و دانشگاهها، بیمارستانها و مراکز علمی و روشنفکری به شبیح فوق چشم امید دارند. سایه آنرا با دقت پی می گیرند. آنان در مبارزات مردم ایران امید به تغییر را می بینند. تغییری که می تواند چهره دنیا را عوض کند.

بعد از وقایع عاشورا ما شاهد تغییرات مهمی در صف بندیهای مؤثر داخلی و خارجی هستیم. بیانیتهای مختلفی منتشر شدند، شعارهای جدیدی رو آمدند، استراتژی ها و تاکتیک های جدیدی طرح شدند و اتحادها و پیوندهای تازه ای ایجاد شدند. ولی باید دید چرا این رویدادها با این سرعت صحنه سیاسی را پُر کرده است. چرا قبل از عاشورا امکان وقوع چنین رویدادهایی قابل پیش بینی نبود؟ چه اتفاقی افتاد که نیروهای مختلف تا این حد ماهیت خود و سیاستشان را روشن کردند؟

برای پاسخ به این پرسش ها نیاز داریم که به دو ماه گذشته نگاهی بیاندازیم. به روز 13 آبان که شعارهای مردم مستقیماً بالاترین نهادها و مراکز و افراد نظام اسلامی را نشانه گرفتند. این اوضاع با کش و قوس و تمرین های خیابانی به 16 آذر رسید. روزی که نه مناسبت مذهبی بود و نه رژیم - با دار و دسته فعلی - و نه همکاران اصلاح طلب - توانستند این روز را با جهل و دروغ و جعل مصادره کنند. در 16 آذر جنبش دانشجویی توانست ندای اتحاد با خیزش مردم را سر دهد، به وظیفه خود عمل کند و نقش مهمی در فراگیر کردن شعارهای رادیکال 13 آبان ایفا کند. مردم و دانشجویان آشکارا تابوها را در هم شکستند و مقتضات نظام را بزیر کشیدند. بُتهای ایدئولوژیکی را که هر دو جناح به آنها قسم می خوردند و هنوز هم می خورند را به آتش سپردند و زیر پا لگد مال کردند. بدین طریق شعارهای ضدکلیت جمهوری اسلامی فراگیر شد. این مبارزات شکی باقی نگذارد که این موج سر باز ایستادن ندارد. همه به عاشورا چشم دوخته بودند.

موسوی و کمپ سبز از مدتها قبل از آغاز سال تحصیلی منتظر تاسوعا و عاشورای حسینی شان بودند. جناح کودتاچی هم مایوسانه و با زبانی بیرون افتاده برای این عزای سالار شهیدان تدارک می دید و پایه های خود را بسیج می کرد. بعبارتی هر دو

و خاتمی و کروبی و ... بعد از آن عملاً مبارزه برحق مردم و شعاردهندگان را با اغتشاش برابر دانستند و مردم را محکوم کرده و رسماً اعلام کردند هر شعاری که حاکمیت جمهوری اسلامی را بزیر سؤال کشد انحرافی است.

اصلاح طلبان در مماشات و سازش آنچنان پیش رفتند که اکنون پس از هفت ماه درحالیکه مردم در خیابان خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شده اند، امثال موسوی برای حفظ نظام رسماً فرمان عقب گرد و طرح گذر از بحران جمهوری اسلامی را منتشر می کند.

وقایع عاشورا تنها چیزی که برای جناح کودتا و جناح مغلوب نداشت، همانا عزاداری برای حسین بود. پس از آن بود که عمده مردم حاضر در خیابانها منافق، مارکسیست، جاهل، عوامل بیگانه و صهیونیسم، مخالفان جامعه مدنی و خشونت طلب و مشتکی اراذل نام گرفتند. آری شعارهای مردم در این دو روز نشان داد که حمله، مستقیماً و تماماً متوجه کلیت نظام و تمام سران آن است. دیگر در بین جمعیت حاضر در خیابان باید دقت می کردی تا باند رول یا پارچه های سبز را ببینی. یاحسین، میرحسین هم فقط در میان بخشی از مردم بندرت تکرار شد. سرعت وقایع آنقدر زیاد بود که به آنها اجازه نداد منتظری را به عنوان پدر معنوی ملت - بخوانید راه سبز - تبدیل کنند. تثبیت شعارهای ساختارشکنانه در عاشورا نه تنها ادامه اندیشه حاکم بر مبارزه 13 آبان و ارتقای رادیکالیسم 16 آذر را پی گرفت، بلکه خود به نقطه عطفی در فضای سیاسی ایران بدل شد. بیان چرخشی در روحیه مبارزاتی مردم بود. آری از بستن خیابان ها و شعله های بلند موتورهای آتش گرفته متعلق به سرکوبگران تا کشف حجاب زنان تا تنبیه سربازان و بسیجی های مزدور و مبارزه با هر ابزاری علیه مهاجمان، تا حمله به قرارگاه پلیس و تصرف آن همه این دستاوردها بود که خواب قدرتهای داخلی و جهانی را آشفته کرد.

هم اکنون رفسنجانی از رشد افراطی گری سخن می راند؛ خاتمی بی شرمانه بر مردم توهین روا می دارد و به آنان می گوید غلط کردید که ضدنظام شعار دادید؛ کروبی از تعهدش به ولایت فقیه حرف می زند؛ موسوی با برسمیت شناختن ضمنی انتخاب احمدی نژاد طرح گذار از بحران را ارائه می دهد و پنج "روشنفکر دینی" (سروش، گنجی، مهاجرانی و...) هم سعی می کنند سوراخ سنبه های بیانیته موسوی را پر کنند و سرانجام اوایما هم پس از عاشورا به اپوزیسیون پیام می دهد که تاریخ با شماست! با تمام تفاوتهای واقعی میان دسته فوق باید اذعان کرد که نوار محکم و روشنی این نیروها را از بالاترین گرسی رهبری در ایران تا راهروهای کاخ سفید و سالنهای بورس ممالک اروپایی، تا حاکمان چین و روسیه بهم پیوند می زند. نوار ترس: ترس از

امروزه بدون حضور متشکل و آگاهانه مان امکان تأثیرگذاری بر اوضاع از ما سلب می شود. در نتیجه نه تنها باید افق و آرمان مبارزاتی مان را روشن تر کنیم بلکه نیاز به متشکل شدن فوری است. تنها با سازماندهی آگاهانه است که می توان نیروی مادی خود را در مقابل نیروی مادی دشمن قرار داد، به ارزیابی واقعی از قوای خود و دشمن دست یافت و نبردهای پیروزمند سازمان داد.

قطار سریع السیر مبارزات مردم با قدرت در حال رسیدن به دو راهی حساسی است. مسیر تعیین تکلیف قطعی با نظام یا مسیری که رهبران موج سبز ترسیم می کنند. رهبران موج سبز از قبیل موسوی و کروبی تا پنج روشنفکر دینی تا قدرتهای بین المللی در حال رایزنی هستند تا بتوانند قطار را به ریل و مسیر مورد نظر خودشان هدایت کنند و یا از سرعت و قدرت آن آنقدر بکاهد تا در لحظه رسیدن به دوراهی امکان تغییر مسیر، سرکوب و متلاشی کردن آنرا به بهترین شکل بیابند. آنان تجربه، قدرت و نیروی نظامی و مراکز فکری و امکانات بین المللی و رسانه ای کاملی را هم برای انجام اقداماتشان در اختیار دارند. مشکل اساسی اینجاست که مردم ما از مقرهای فرماندهی خود محرومند. این مهمترین نقطه ضعفی است که مانع از آن می شود تا مبارزات مردم به سمت تعیین تکلیف قطعی با نظام تکامل یابد.

امروزه وجود و حضور نیروهای آگاه و انقلابی جنبش دانشجویی در تمام مبارزات مردمی به معنای تقویت عنصر آگاهی و فرماندهی است. این حضور به معنای افزایش اعتماد به نفس در میان اقشار و طبقات تحت ستم است که می توانند موج مبارزات را به مقصد رهایی برسانند، به معنای روشنی ذهن مبارزانی است که نیاز به قطب نمای رهایی واقعی دارند، به معنی زدودن آلودگی های زن ستیزانه بجا مانده از مذهب و اندیشه های مردسالارانه است، به معنای دفاع از خشونت عادلانه در مقابل خشونت و قهر ناعادلانه و جابرانه است؛ به معنای دفاع از دموکراسی واقعی و انقلابی و نوینی است که ما هنگام مبارزه در خیابانهای شهر یاد می گیریم، تعریفش می کنیم و بنیانش می گذاریم. به معنای دفاع از حقوق برابر برای همه آحاد جامعه صرفنظر از جنسیت، ملیت، مذهب و رهایی از وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی است. بدون انجام این مهم، صحنه به روی انگشتان فریبکاران امتحان پس داده می چرخد و یا توسط اسلحه سرکوبگران خونین می شود. انتخاب درست ما به معنای مبارزه را با درایت پیش بردن، برای تغییر اساسی نه اصلاح و ترمیم رژیم، برای رهایی و نه رسیدن بندهای جدید، و سرانجام تثبیت دستاوردهای شورش مردم است. در این کار رسانه ما نشریات، تک برگها، تراکتها، موبایلها، فیلترشکن و فیس بوک و تویتر و ... هستند، سلاح خود را نیز از سطل آشغال خیابانها و تکه چوبها و قطعات فلزی هر گذر و غنیمتهایی که از سرکوبگران می گیریم تهیه خواهیم کرد، میتینگ های ما و اتاق های فکر ما بحثهایی است که در حین مبارزه در بین ما درمی گیرد و ما را بهم نزدیک می کند، تبلیغات و اطلاع رسانی ما از دیوارهای شهر و بیلبوردها و تلفن عمومی و هرجایی که امکان نوشتن وجود دارد تغذیه می شود. بدون حضور ما با این نگرش مبارزاتی، اتحاد نیروهای مردمی درگیر در خیابانها دورنمای روشنی ندارد. این بر عهده نسل پرشسگر ماست که این معانی را در سطح جامعه فراگیر کند.

پیش به سوی:

✓ تحکیم و ارتقای دستاوردهای رادیکال مردم و ادامه مبارزه!

✓ تأکید و تکیه بر وحدت مبارزاتی مردم!

✓ افزایش هوشیاری عمومی درباره سیاستهای نیروهای طبقاتی مختلف!

✓ دامن زدن به بحث و مناظره در مورد مختصات جامعه نوینی که مردم ما نیاز دارند!

فروپاشی، ترس از رادیکالیسم توده های تحت ستم، ترس از تار و مار شدن یک سیستم در نقطه ای سودا زده، وحشت از رشد جهش وار نیروهای انقلابی در پرتو این رادیکالیسم، وحشت از برخاستن غولهای سرکوب شده تحت ستم و استثمار طبقاتی و جنسیتی و ملیتی و مذهبی.

خصلت بیانیتهای صادر شده پس از عاشورا توسط اشارات سطحی و قسمی به برخی خواسته های عمومی، تعیین نمی شود. اگر کسی دنبال حقوق پایه ای مردم در این بیانیتهاست و معطل است. در این بیانیتهای از حقوق زنان، ملیتها و مردم زحمتکش خبری نیست. مسأله اصلی همه نگارندگان این بیانیتهای راه حلی کلی است تا بتواند جمهوری اسلامی را از این بحران خطرناک به گونه ای گذر دهد که ارکان نظم ارتجاعی کمترین آسیب را به خود ببیند. بر این بستر سیاسی است که بیانیتهای شماره هفدهم موسوی مورد توجه همه قرار می گیرد. از بیت رهبری تا قصر رفسنجانی و کاخ سفید، از مراکز سبزهها در خارج تا محافل کپک زده روشنفکران خود فروخته و همه کسانی که از قدرت مردم می هراسند راه نجاتی در این بیانیتهای می بینند. آنان بطور جدی به فکر افتاده اند که به هر طریق که شده - منجمله مذاکره با جناح حاکم - حرکت مردم را مهار و کنترل کنند و نگذارند شیرازه جمهوری اسلامی کاملاً از همه گسیخته شود.

امری که برای ما - نسلی که در جمهوری اسلامی بزرگ شدیم، اهمیت دارد شناخت این مرحله حساس و تلاش برای ایفای نقش مستقل خود است. شناخت از مختصات اوضاع جدید ما را در برابر حقایق قرار می دهد که می تواند راهگشای مبارزه ما باشد. تحریکات سیاسی در اردوی دشمن و سازشکاران بیان ترس طبقه مسلط از طغیان ستم دیده گان است. بالاخره همگی دریافته اند که ما جمهوری اسلامی نمی خواهیم. اوایل نشنیده گرفتند و ما را عده ای قلیل و محارب و ملحد و ... خطاب کردند، در ادامه باز هم نادیده گرفتند و به ریسمانهای خارج از موضوعی مثل وفات منتظری چنگ انداختند، اما حالا نه تنها صدای قدرتمند ما را شنیدند بلکه دربر بدنبال ارتباطات جدید و قدیم خود افتادند تا مفزعی پیدا کنند. هرچند می دانند که دیگر نمی شود به آسانی مردم را آرام کرد و فریب داد. مخصوصاً گک به تنبان آنهاپی افتاده که خود درست 30 سال پیش با قداره و قلم به سلاخی یک انقلاب مردمی پرداخته بودند. آقایی که قلم بدست و اسلحه به کمر انقلابیون را محاکمه اسلامی کردند. آقایی که بزرگترین تلاش مردم ایران برای رسیدن به آزادی را درست 30 سال پیش با همدستی قدرتهای جهانی و نفرتشان از زیر و روشن شدن اساس جامعه، سقط کردند و برای سالیها با زور و فقط با زور اسلحه هر اندیشه مخالفی را بدار آویختند و نابود کردند تا تمام ذرات غیر جمهوری اسلامی غربال شود. امروزه نیز ندهای سازش و مماشات، اندرزه های خیرخواهانه، تزه های عدم خشونت و ... آنان همه و همه برای اینست که اعلام کنند ما می توانیم در این برهه حساس آلترناتیوی برای گذر از بحرانها باشیم.

اما در این اوضاع ما چه باید بکنیم؟ ما دانشجویان و جوانانی که در تمام این 7 ماه در خیابان و کوچه، در مدارس و دانشگاهها، در منازل و سر کلاسها و سر کارمان شاهد به خون غلتیدن بهترین دوستان و جوانان و هم کلاسیهای خود بوده ایم و با همزمان خود و با سوالات فراوان به مراسم عاشورای امسال رسیدیم. اینکه چرا سوالات صد ساله تاریخ ایران برای ما بی پاسخ مانده به دلایل زیادی بستگی دارد. بی شک شکاف میان ما با نسل قبلی عامل بسیار مهمی است. سرکوبی که بعد از سال 57 از نسل انقلابی قبل شد، یکی از مهمترین عوامل فاصله و شکاف عمیق بین دو نسل است. اما هر نسلی خود باید به وظایف پیشرویی خود پاسخ گوید. بی شک ما باید به شانه های نسل قبلی تکیه کنیم تا قادر باشیم به افق های گسترده تر چشم دوزیم.

بخش دوم مصاحبه با شهرزاد مجاب محقق و فعال سیاسی زنان

بدر: نظرتان در مورد نقش زنان در خیزش چند ماه گذشته مردم ایران چیست و عکس العمل در خارج از کشور به حضور زنان در این مبارزات چگونه بوده است؟

پاسخ: می خواهم از این فرصت استفاده کنم و حرف هائی مفصل تر از یک مصاحبه بزنم. امیدوارم مشکلی نباشد.

هفته ی گذشته در سمیناری در دانشگاه تورنتو که بحث آن در مورد مسأله ی «زن» و «جنسیت» در مطالعات خاورمیانه بود سخنانم را با شعر شمیم، زن جوان ایرانی ساکن اروپا، شروع کردم که می گوید:

«به زورمرا کردی، و به من گفتی جنده، به همین سادگی

و فردا در روزنامه ها نوشتند، زنی بدکاره به مرگ

محکوم شد، من مردم، تو نفهمیدی، به همین سادگی.»

شمیم که صدای دلنشینی دارد ترانه ای هم به یاد دوست بیست ساله اش خوانده که در سال 2000 در زندان اوین سنگسار شد. چند سطر از این ترانه را هم ترجمه کردم که می گوید:

وقتی مردم، روی مزارم بنویسید که زنم

بنویسید تکه کرید همه گوشت و تنم

بنویسید این مجازات شکل کند مذهبه

بنویسید این جنایت افتخار امته.

نکته ای که می خواستم برای شرکت کنندگان در این سمینار روشن کنم این بود که سی و یک سال پیش زنان با شرکت میلیونی خود در مبارزات علیه نظام سلطنتی توجه دنیا را جلب کردند. امروز هم زنان ایران پیشگامان شکستن افکار، اخلاق و رفتار پوسیده ی نظام مردسالاران-مذهبی هستند. شمیم بدرستی می گوید که سرکوب زن، سنگسار زن، خشونت علیه زن، شکل «گندمذهب» است و اگر «امتی» علیه این نظام به پا نخیزد شریک در این خشونت است. بحث و جدل زیادی در مورد این نکته ی من درگرفت که از یک طرف نشانگر وجود سردرگمی فکری در مورد قوای محرکه ی مبارزات زنان ایران - تضادهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی عمیقی که به این حرکت اجتماعی انفجاری پا می دهد - است و از طرف دیگر نشانگر نفوذ گسترده ی تفکر سیاسی میانه رو و راست گرایانه (و روش پراگماتیستی منطبق بر آن) در مورد مبارزات مردم ایران بطور کلی و مشخصاً مبارزات زنان - تفکری که تلاش می کند این مبارزات را در چارچوبه افق و منافع یک جناح رژیم و اقلیتی از ناراضیان جامعه تعریف کند و مایل است که این جنبش جوازش را در همان جویبار جستجو کند. بگذارید این نکته را بیشتر باز کنم.

سه دهه است که حرکات اجتماعی و سیاسی و ابتکارات فردی زنان ایران در مقابله با رژیم اسلامی از طرف محافل سیاسی، آکادمیک، گروههای زنان و رسانه های جمعی در خارج از کشور دنبال می شود. نظر غالب تحسین، تعریف و تمجید از حرکت اصلاح طلبانه، پراگماتیستی و خشونت پرهیز زنان است. بهمین دلیل در خارج از کشور «کمپین یک میلیون امضاء» به عنوان «جنبش زنان» در ایران شناخته شده است نه به عنوان یکی از حرکات اصلاح طلبانه زنان در ایران. البته به اعتقاد من «کمپین یک میلیون امضاء» حتی در همان چهارچوب اصلاح طلبانه دارای افقی محدود است زیرا خواهان حرکت در چهارچوب نظام و ایدئولوژی اسلامی است که خود از ستون های اسارت زنان ایران است. در مقابل، کمتر کسی با نظرات افراد و گروههای زنانی که چشم اندازی فراتر از رفرم و ترمیم نظام حقوقی-قضایی موجود دارند آشنایی دارد. تحلیل و نظرات گروه های

دیگر زنان که خواستار فروپاشی تمامیت نظام مردسالار-مذهبی اند، بعنوان بخشی از جنبش زنان ایران در نظر گرفته نمی شود. مثلاً، «زنانی دیگر» در بیانیه 8 مارس 1387 و اطلاعیه های گوناگون با صراحت اعلام کرده است که مسأله زنان با رفرم و در چارچوب این نظام حل نمی شود.⁽¹⁾ جالب است که توجه کنیم بیش از بیست سال است که خانواده ی زندانیان سیاسی دهه ی 60، بخصوص «مادران خاوران» به دادخواهی علیه رژیم اسلامی برخاسته اند، اما این مبارزات جایی در صحنه ی تئاتر بین المللی «جایزه ی حقوق بشر» ندارد. این انتخاب ها چگونه و چرا انجام می شود؟ به نظر من این انتخاب ها اتفاقی و تصادفی نیست. اینها حاصل گره خوردن چند روند فکری در سه دهه ی گذشته است، از این رو نقش زنان در خیزش اخیر و انعکاس آن در خارج از کشور را باید در بستر این تحولات فکری، سیاسی و عملی بررسی کرد.

شرکت چشمگیر زنان در انقلاب 1357، آغاز تحول مهمی در تبدیل زنان به نیروی مهم اجتماعی در تاریخ معاصر بود. زمانی که در اولین برگزاری روز زن (8 مارس 1357) زنان در اعتراض به فرمان حجاب اجباری خمینی به خیابانها آمدند، خود را در مقابل خشونت رژیم تازه به قدرت رسیده تنها یافتند. اکثر سازمانهای جنبش کمونیستی و گروههای دانشجویی متمایل به آن ها پشت زنان را خالی کردند، آنهم به بهانه ی مهم تر بودن دیگر مسائل انقلاب یا «کارگری» نبودن خیزش زنان! این عملکرد نشانگر نفوذ تفکر کهنه در جنبش کمونیستی بود که با «بت سازی» طبقه کارگر گرایش به ندیدن اهمیت تعیین کننده ی جنبش رهایی زنان برای جنبش کمونیستی داشته است. برخی احزاب به ظاهر «چپ» مانند حزب توده و دیگرانی مانند مجاهدین مشغول مذاکره با رژیم نوپای اسلامی و امیدوار به شرکت در قدرت سیاسی بودند و اصولاً منافعشان ایجاب نمی کرد که به حمایت از خیزش زنان علیه خمینی برخیزند.

این انتخاب سیاسی نیروهای جنبش کمونیستی و جنبش دانشجویی دو نتیجه داشت:

1) سرکوب زنان راهگشای سرکوب نیروهای اجتماعی دیگر از جمله دانشجویان شد. «انقلاب فرهنگی اسلامی» از دل این گستاخی به چالش گرفته نشده ی رژیم بیرون آمد. سرکوب ملیت ها و بستن شوراهای کارگری، فراگیرکردن این گستاخی بود.

2) فرمان حجاب اجباری آغازگر اسلامی کردن کل روابط اجتماعی بود. پوشش بدن زن نمادی از تفکر مذهبی-مردسالانه از روابط دو جنس زن و مرد در تمام عرصه های خصوصی و عمومی زندگی است. این روابط بر اساس اصول مذهب تعریف و تدوین شده و بوسیله ی دولت و دستگاه عریض و طویل جاسوسی، پلیسی و سرکوبگرانه اش پیاده شد.

در مقابل این تهاجم دولتی-مذهبی، زنان ساکت ننشستند، اما شورشگری شان در یک سازمان مبارز با دوام که سازش ناپذیری با رژیم اسلامی را پیشه خود کرده باشد و مهمتر از آن متکی بر یک برنامه روشن باشد، فشرده نشد. مبارزات توده ی زنان در سه دهه ی گذشته افت و خیز زیادی داشته است و عمدتاً خودجوش بوده است. البته گروهی از زنان با افق های سیاسی تعریف شده و بطور کمابیش منسجم حرکت کرده اند. اینان ائتلافی از زنان خانواده های در قدرت، زنان جریان ملی-مذهبی، و عده ای از زنان سکولار صاحب نظر بیرون از حاکمیت هستند و برنامه شان تشویق نظام به ایجاد اصلاحاتی در قوانین ضد زن بوده است. محققین فمینیست خارج از کشور نام این تلاش ها را «فمینیسم اسلامی» گذاشتند. بدین ترتیب بر مبارزات زنان مهر مذهبی زدند، یعنی هویتی مذهبی به آن دادند. این چرخش فکری همخوانی نزدیکی با فراگیرشدن افکار راست گرایانه در جنبش جهانی

زنان حقیقی است؟»، «چرا شکل یک زن مسلمان نیستند؟». اینان چنان در مورد «زن مسلمان» صحبت می کنند که گویی «مسلمانی» در زن های آنان برنامه ریزی شده است و نه افکار و سنی که به موازات دگرگون شدن جامعه بشری دستخوش تغییرند. این سؤاها از یک طرف تفکری نژاد پرستانه است و از طرف دیگر بی اطلاعی عمیق از ساختار اجتماعی پیچیده جامعه ایران و صف آرایی های اجتماعی-طبقاتی آن را نشان می دهد. اگر رژیم اسلامی بمدت سی سال با توسل به خشونت تلاش کرد که روابط جنسیتی را اسلامی کند، فمینیستهای آکادمیک سی سال تلاش کردند که با توسل به تئوریهایی نسبتاً فرهنگی، هویت، پلورالیسم، اصالت، و اینترسکشنالیته، اسارت زن ایرانی را در چهارچوب شریعت توجیه کنند. اینها حتی مقاومتیهای پراکنده ی زنان علیه قوانین اسلامی را در چهارچوب مذهب محدود کردند و آنرا فمینیسم اسلامی نامیدند. اما سیر وقایع این تحلیلها را محک زد. خشونت مردسالارانه ی اسلامی، چه در عرصه ی دولت و چه در جامعه ی

مدنی، تعدیل نشد، در عین حال مقاومت زنان در همه ی زمینه ها گسترش یافت. مبارزات خیابانی از تابستان تا کنون شاهدی است بر اشتباه جریاناتی که سالها بود زنان ایران را تشویق به سازش با رژیم دین سالار می کردند. اصلاح طلبانی که رفم تدریجی نظام زن ستیز را به زنان به ستوه آمده توصیه می کردند (و هنوز چنین می کنند) با ده ها هزار زنی روبرو شدند که رهایی خود را به سرنگونی این نظام گره می زنند. به من می گویند «نگفتیم باید به تدریج جلو رفت؟ ببین حالا زنها چکار می کنند؟ ببین در این پروسه ی تدریجی چقدر یاد گرفته اند؟» این سخنان از نظر من مثله کردن واقعیات برای توجیه افق ها و روش های تسلیم طلبانه است و خود عقبرگدی دیگر است. آنچه امروز در خیابانها اتفاق می افتد - سیاست سرنگونی رژیم با روش قدرتمند شدن مردم در مقابل کسانی که انحصار قدرت را در دست دارند- تداوم سیاست اصلاح طلبی نیست، بلکه گسست از آن است.

این نکته را کوتاه در مثالی می شکافم. سایت مدرسه ی فمینیستی به مناسبت فرارسیدن هشت مارس 1387 سؤالاتی مطرح کرد و از فمینیستها خواست که به این سؤاها پاسخ بدهند. یکی از این سؤاها

این بود: «در آستانه ی هشت مارس 1387، چه آرزوی قابل تحقیقی را برای این جنبش در قلبتان دارید...؟» (علامت تأکید از من است) این از آن سؤال هایی است که پاسخ و روش را پیشاپیش فراهم کرده است. آرزوی قلبی را محدود می کند، حدود و ثغور این آرزو را در قابلیت تحقق پذیری فوری آن ترسیم می کند. بینش «مطلوب آن چیزی است که ممکن است» را تجویز می کند. در حالیکه نظام زن ستیز جمهوری اسلامی از روز اول مطلوب زنان نبوده است. فعالیت واقع بینانه و عمل گرایانه که در عرصه فلسفی در قالب پراگماتیسم فورموله شده است، اساس برنامه ی جریانات اصلاح طلب یا ترمیم طلب در جنبش زنان و

فمینیسم دارد. بدنبال فروکش کردن مبارزات آزادیخواهانه ی سالهای 1960، روی کار آمدن دولت های محافظه کار در اروپا، آمریکا و کانادا و بالاخره فروپاشی شوروی و اروپای شرقی، سیاست و تفکر راستگرایانه در دنیای آکادمیک، در رسانه های جمعی و در فرهنگ عامه ی کشورهای سرمایه داری رشد بیشتری کرد. بزودی این فکر فورموله شد که سرمایه داری تغییر اساسی کرده و هیچ آلترناتیوی در مقابل وضع موجود نیست و فقط می توان دندان های تیز این نظام اجتماعی بیرحم را در اینجا و آنجا کندتر کرد.

نتیجه ی فراگیر شدن این ایده این شد که نوک تیز مبارزات جنبش های اجتماعی دیگر رو به دولت و سیستم های حکومتی نبود و در نتیجه مبارزات محدود به یک محله، منطقه و گروهی خاص شد و برای بهبود بخشیدن به وضع اسفبار انسانهایی که زیر چرخ های سنگین نظام مردسالاری له می شدند. جنبش زنان تکه پاره بود و زیر فشارهای سیاسی و مالی سازمانهای فمینیستی ماندند

سازمان ملل خصلت مبارزاتی خود را از دست داد و سازمانهای غیردولتی جای این جنبش را گرفتند. یعنی "ان.جی.نو" زده شدند. در این جا فرصت وارد شدن به بحث های گسترده در این زمینه نیست و نمی توانم ریزه کاری های این پروسه را با جزئیات کامل توضیح بدهم. فقط به این اکتفا می کنم که جنبش زنان "ان.جی.نو" زده" به ظاهر غیرسیاسی عمل می کند و هدف اعلام شده اش اصلاح وضع زنان است. اما از آنجا که روش آن مذاکره با نظام مردسالاری-مذهبی است و نه برانگیختن یک جنبش اجتماعی برای مقابله با آن، هرگز به "اصلاحات" هم نمی رسد

و در نهایت برخی ساختارهای حاکم را ترمیم می کند. جنبش زنان را به مؤسسه، اداره ی خیریه، بنگاه رفاه اجتماعی، و غیره تقلیل می دهد و بالاخره، چشم اندازی درازمدت و مشترک برای زنان ندارد، بلکه هدفش انجام "پروژه" هایی است که برای آن بودجه دریافت شده است. به عبارت دیگر بودجه سیاست حرکت زنان را تعیین می کند و نه برنامه ای دراز مدت برای بدست آوردن آزادی و برابری. من در بستر چنین تاریخ و

تحولاتی مسائل جنبش زنان ایران را بررسی می کنم. بحث من بر سر حال و آینده ی جنبش است اما برای درک وضع امروز و ترسیم مسیر آینده مجبور هستم به گذشته مراجعه کنم و موقعیت جنبش زنان ایران را در ابعاد جهانی مبارزات زنان بنگرم.

حضور زنان، مخصوصاً زنان جوان، با چهره های جسورانه و زیبا در مبارزات خیابانی که در رسانه های غرب و اینترنت بطور گسترده ای پخش شد گجی فمینیستی دیگری ایجاد کرده است. همانطور که در بالا گفتم چون تا کنون زن ایرانی را «زن مسلمان» می دانستند که حجاب «فرهنگ» ذاتی اش است، امروز هم از من می خواهند به این سؤال پاسخ بدهم که «آیا این تصویر



International Women's day demonstrators
Tehran, March 8, 1979



1- هشت مارس مصادف با 17 اسفند روز مبارزه برای آزادی و برابری زنان در سراسر جهان است. رژیم این روز را روز سرکوب زنان کرده است. اهمیت تاریخی و جهانی این روز را به آگاهی عمومی مردم تبدیل کنیم. یکی از مشخصه های زن ستیزی رژیم شاه و جمهوری اسلامی تلاش بیهوده ی آنها برای جایگزینی هشت مارس با روزهایی است که سمبل زن فرودست و مطیع است و نه زن آزاد و برابر.

2- امروز بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار دولت حاکم است. در جمهوری اسلامی ستم بر زن در بالاترین رده های دولت طرح ریزی می شود و به اجرا در می آید. قانون اساسی، جزایی و مدنی علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهمترین اهرمهای رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان است. این قوانین باید فوراً ملغی شوند. جدایی دین از دولت و مشخصاً قطع فوری استفاده از احکام قرآن و فقه در مورد زنان جزو اولیه ترین شرایط آزادی و برابری زنان است. گشتیها و ارگانهای انتظامی مخصوص زنان باید منحل گردند و آزار زنان در مجامع عمومی و سیاسی توسط لباس شخصیها متوقف شوند.

3- نظام مردسالاری-مذهبی حاکم مردان را به استیلاجویی بر زنان تشویق و وادار می کند. این روابط که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه نیز هست زیرا کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را تقویت می کند. افزایش خشونت مردان علیه زنان در خانواده، از اشکال بظاهر بی ضرر مانند محدودکردن زنان و دختران در فعالیتهای روزمره ی زندگی شخصی و یا شرکت در فعالیتهای گسترده ی سیاسی-اجتماعی، تا اشکال آشکار خشونت مانند ضرب و شتم و به قتل رساندن، نتیجه ی تقویت روابط پاتریارکی است. گسترش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و دختران جوان یک عکس العمل در مقابل فضای خفقان آوری است که روابط مردسالاری برای زنان ایجاد کرده است. سلطه جویی مردان بر زنان را باید محکوم کنیم و مردسالاری را یکی از برجسته ترین موانع رشد و پیشرفت دموکراسی در جامعه بدانیم. به این جهت، طغیان زنان علیه مردان سلطه گر و علیه روابط پاتریارکی عادلانه است و باید از آن حمایت کنیم.

4- علیه تمام باورهای سنتی مبنی بر ناتوان و فرودست بودن زنان و لزوم تبعیت زن از مرد باید خط باطل بکشیم. مبارزه برای پاک کردن اذهان جامعه از این باورها وظیفه ی همه ی ما است. این باورهای سنتی و معیارهای اخلاقی کهنه زنان را فرسوده کرده استعدادهای و خلاقیت های آنان را کشته است، بیابید با رعایت اصل آزادی زنان و برابری میان زن و مرد، آفریننده و مروج معیارهای نوین در روابط میان زن و مرد باشیم.

5- جوانان دختر و پسر متحداً علیه افکار و مناسبات مردسالاری باید بپاخیزند و در زمینه ی روابط میان زن و مرد استانداردهای نوین بوجود آورند؛ استانداردهایی که تبلور روابط برابر میان زن و مرد در همه ی زمینه ها، از محیط خانواده، کار و تحصیل تا روابط عاطفی باشد.

6- معلمین کشور باید از آموزش متونی که ناقض اصل برابری زن و مرد است خودداری کنند. به جای معیارها و باورهای سنتی و مذهبی درباره ی زن، معیارها و باورهای نوین که مبشر برابری و آزادی زنان و کل بشریت است را در میان کودکان و نوجوانان آموزش دهند.

7- فقر اقتصادی بیش از همه از میان زنان قربانی می گیرد. جمهوری اسلامی فاصله ی طبقاتی را گسترده کرده است. در شرایطی که زنان از اغلب فرصتهای شغلی بدلیل زن بودن محرومند، این وضعیت دهشتناک بسیاری را بسوی تن فروشی

در جنبش کلی مردم است. پراگماتیسم معتقد است که در هر لحظه حقیقت آنست که ممکن باشد. حقیقت جهانشمول و یا از قبل کشف شده وجود ندارد. حقیقت را تنها در ضمن عمل می توان دریافت. حقیقت، نتیجه یا معلول عمل است اما عمل وقتی حقیقی است که سودمند باشد (به این معنا که بطور فوری نتایج قابل لمس در بر داشته باشد). فمینیست های اصلاح طلب می گویند که جنبش زنان باید به حرکت هایی دست بزند که مفید باشند مانند بره انداختن «کمپین یک میلیون امضاء» که چشم اندازش اصلاح نظام قانونی رژیم اسلامی است.

مبارزات ماههای اخیر ضربه ای سخت به این رفرمیسم وارد کرده است تا آن اندازه که عده ای از رادیکالیزه شدن این جنبش به وحشت افتاده اند. اما ما زنان باید هشیار باشیم که رفرمیسم سیاست طبقه و ایدئولوژی مشخصی است - طبقه ی بورژوازی - و بسیار جان سخت است و لازم است در عرصه نظری هم با آن مبارزه شود. از اینرو در این مرحله از مبارزه هشیاری زنان در بیان شفاف خواسته هایشان و اتخاذ راه و روش مبارزه جویانه برای دست یافتن به آن ها بسیار ضروری است. سپیده ی آزادی در 9 دی 1388 در سایت مدرسه ی فمینیستی می پرسد: «زنان جنبش سبز چه می خواهند؟»⁽²⁾ و پاسخ می دهد «...در این جنبش آنچه به کل به فراموشی سپرده شده شعارهای برابری خواهانه در جهت حذف تبعیض جنسی است.» این واقعیت باید هشدار به همه مردم مبارز در مورد ماهیت واقعی رهبران جنبش سبز باشد. اینان در سرکوب جنبش زنان و بطور کلی جنبش مردم دست کمی از جناح حاکم نداشته اند و هنوز هم از هشدارهایی که علیه «ساختار شکنان» می دهند بوی خشونت و تخاصم می آید. خواست زنان به آزادی و برابری ساختار شکنانه ترین خواست مردم در ارتباط با نظام جمهوری اسلامی است. بی دلیل نیست که جنبش سبز آن را مسکوت گذاشته است و بی دلیل نیست که «کمپین یک میلیون امضاء» نیز در زیر خیمه سبز به این سکوت تن داده است و افراد مختلف آن به زنان هشدار داده اند که فقط باید به «خواست های عمومی» اکتفا کرد.

سؤال مقابل این است که خواست زنان ایران در این مرحله ی تاریخی بسیار مهم و حساس چه باید باشد و مهمتر از آن این خواست را چگونه می توانند بدست آورند؟ لغو بی قید و شرط کلیه قوانین شرعی و غیرشرعی ضد زن (که لغو حجاب اجباری در رأس آن است) همواره یکی از شعارهای مهم جنبش زنان رادیکال ایران بوده است. این خواست بخشی از خواست جدایی دین از دولت است. به اعتقاد من جنبش زنان - به طور عینی و فارغ از تمایلات ذهنی هرکس - به مرحله ای گذر کرده که باید با شجاعت و اعتماد به نفس برنامه و روش مبارزه خود را در مقابل جامعه بگذارد تا محور گردهمایی نیروی عظیم زنان برای دست زدن به یک مبارزه اجتماعی آگاهانه باشد.

از آنجایی که سالها یکی از دلمشغولیها و دلنگرانیهای سیاسی و آکادمیک من مبارزات زنان ایران بوده است چند سال پیش مطلبی را تهیه و به سازمانهای سیاسی چپ در خارج از کشور دادم و پیشنهاد کردم آن را به عنوان کف اصول خود اتخاذ کنند. عنوان این نوشته، "اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران" بود. در اینجا آن را (با برخی ویرایش های جزئی) تکرار می کنم تا شاید کمکی باشد برای شکل گیری برنامه مورد نظر. در هر حال این ها اصول ابتدایی است که به اعتقاد من باید در مورد برابری زن و مرد در میان توده های مردم فراگیر شود تا جامعه ما بتواند به گسست های ضروری از تفکراتی که سی و یک سال توسط یک نظام جهل پرست ضد زن اشاعه یافته نائل آید:

و برای هرچه عمیقتر و گسترده تر شدن آن تلاش کنیم و بدانیم که مبارزه علیه هرگونه نابرابری میان زن و مرد و با هدف ریشه کن کردن آن از اصول اولیه ی مبارزه ی سوسیالیستی است.

همان جریان پراگماتیست جنبش زنان که سال ها از به چالش گیری جمهوری اسلامی پرهیز کرد و فعالیت خود را به مجرا سازی در جمهوری اسلامی مصروف کرد، امروز نیز می تواند مشکلات مقابل پای جنبش مردم را پرچم پراگماتیسم خود کند و بگوید: تنها رهبر «ممکن» همان جناح «سبز» رژیم است پس تنها رهبری «مطلوب» و «مفید» است. می تواند بگوید، جنبش زنان دارای اهداف و برنامه روشن نیست. پس همان هدف و برنامه رهبری سبز، برای زنان «مفید و مطلوب» است. می تواند انحصار قدرت سرکوب نظامی و امنیتی و اوباش و ارادل سازمان یافته حکومتی را نشان داده و بگوید «سرنگون کردن این ها ممکن نیست پس مطلوب نیست.» بدون شک چیره شدن این طرز تفکر بر جنبش زنان فاجعه بار خواهد بود و منجر به بازسازی نظام مردسالار خواهد شد. کلید پرهیز از این سرانجام بی سرانجام در دست فعالین رادیکال جنبش زنان است که بدون آنکه دچار بهت و هراس در مقابل مشکلات شوند باید با اتکاء به قوای جمعی خود و با اتکاء به انرژی بی نظیر زنان جامعه و اشتیاق پرحرارت آنان به راهی، به سه چالش جواب دهند: برنامه ما، راه ما برای تحقق آن و رهبری ما. بلی «رهبری ما»، «تشکیلات ما»، عباراتی که دیری است دفن شده اند و باید به آنان جانی تازه دمید. می توانیم و ضروری است که جرأت صعود به قله ها را به خود بدهیم. وقت تنگ است. باید دست به کار شویم.

معماران ولایت فقیه برای تثبیت رژیم خود و برای گسترش آن در دنیا اهمیت زیادی برای کنترل و انقیاد زنان قائل شدند. مردسالاری دینی-اسلامی را بعنوان بديل مردسالاری سکولار بورژوازی ارائه دادند. وظیفه ی جنبش زنان ایران سنگین است؛ وظیفه ای انترناسیونالیستی و انقلابی یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی و مردسالاری دینی و گذر به نظامی نوین - سوسیالیسم - که می تواند شرایط تاریخی برای فروریختن نظام پدسالاری را فراهم سازد. ■

پانویس ها

1- رجوع کنید به وبلاگ «زنانی دیگر»

www.z-degar.blogfa.com

2- همچنین در سایت شبکه بین المللی همبستگی زنان

<http://www.iran-women-solidarity.net/spip.php?article1323>

دوستان و رفقای گرامی؛

از سایت "زنان دیگر" در این آدرس دیدن کنید.

www.otherwomen.gizmomash.com/farsi

دوستان و رفقای گرامی؛

در شماره پیشین نشریه بذر (بذر 44 - ویژه عاشورا) در صفحه 5 عکسی با نام "کابالا" به چاپ رسیده که ظاهراً نامی است که برای تصوف یهودی استفاده می شود. این عکس به اشتباه در این مقاله به چاپ رسیده است و بدین وسیله از شما خوانندگان عزیز عذر می خواهیم.

بذر

بعنوان تنها منبع کسب معاش می راند. زنان کارگر اولین کسانی هستند که در معرض اخراج و حذف مزایا قرار می گیرند. گسترش بیسابقه ی فقر و فحشا فریادی است که به اضطرار برقراری عدالت اجتماعی و توزیع ثروتها و امکانات اجتماعی را طلب می کند. امری که فقط با سرنگون شدن جمهوری اسلامی و آن اقلیتی که به بهای فقر اکثریت مردم ثروتهای افسانه ای گرد آورده اند، امکان پذیر است.

8- ایجاد تشکلات مستقل زنان برای پیشبرد مبارزه برای آزادی و برابری زنان یک ضرورت حیاتی است. این تشکلات نقش بسزایی در بالابردن آگاهی زنان و کل جامعه نسبت به بی حقوقی زنان و لزوم مبارزه علیه این بی حقوقی داشته و خواهند داشت. مرزبندی با رژیم جمهوری اسلامی و سازمانهای زنان وابسته به آن و مرزبندی با امپریالیسم آمریکا برای مؤثربودن این تشکلات لازم است.

9- توجه مشخص به موقعیت زنان ملل تحت ستم ایران مانند کرد، عرب، بلوچ، آذری، ترکمن و زنان مهاجر افغانی از سوی تشکلات زنان بسیار مهم است. زیرا به زنان این ملل ستم جنسیتی شدیدتری وارد می شود. بیداری ملی، که در نتیجه ی ستم ملی در این زنان رشد می کند، تأثیر متناقض بر زنان دارد. از یکسو آنان را به عرصه ی مبارزه ی سیاسی می کشد و از سوی دیگر ایندولوژی ملی گرایی غل و زنجیرهای پدسالاری را بر کرده ی زنان محکمتر می کند.

10- ستم بر زنان از سنگ بناهای نظام ستم و استثمار در ایران است. بهمین جهت کلیه ی جنبشهای اجتماعی در مبارزه ی زنان برای آزادی و برابری دینفع می باشند. شعارهای جنبشهای اجتماعی و حق طلبانه اعم از جنبش دانشجویی، کارگری، معلمان و غیره باید شامل اینها هم باشند: لغو حجاب اجباری، لغو سنگسار، لغو مجازات اعدام، جدایی دین از دولت، حق برابر در زمینه ی ازدواج، طلاق، مالکیت، وراثت، سرپرستی فرزندان، اشتغال، تحصیل، سفر، حق سقط جنین و آزادی معاشرت دختران و پسران در اماکن عمومی.

11- طغیان زنان در واقع ضربات محکمی بر ارکان روابط سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری می زند. فعالین جنبش کارگری باید با تبلیغ و ترویج در مورد اهمیت حیاتی مسأله ی زنان آنرا به مسأله و موضوع آگاهی طبقاتی کارگران و مبارزه ی آنها تبدیل کنند. مبارزه ی کارگران برای حقوق برابر زن و مرد کارگر از شروط ایجاد اتحاد در میان کارگران است. برگزاری مراسم هشت مارس در کارخانه ها یک پیروزی برای طبقه ی کارگر است. کارگران باید نشان دهند که از مبارزه ی زنان علیه مردسالاری و برای دستیابی به آزادی و برابری استقبال و حمایت می کنند و آنرا بخشی از مبارزه ی خودشان می دانند. در میان کارگران باید استانداردهای نوینی برای روابط میان زن و مرد که مبتنی بر برابری و احترام باشد بوجود آید.

12- رژیم جمهوری اسلامی از روز اول چنگ انداختن بر قدرت، به زنان اعلام جنگ داد. اگر این رژیم مرتکب هیچ جنایت دیگری غیر از برده کردن زنان نشده بود باز هم سزاوار سرنگونی بود. اما زنان در مقابل این بیدادگریها ساکت ننشستند و بهر ترتیب که توانستند مقاومت و اعتراض کرده و به یک نیروی اجتماعی معترض بسیار مهم تبدیل شدند. نیرویی که علیرغم سازمانیافته نبودنش دوست و دشمن مجبورند آنرا برسمیت بشناسند. از یکسو افراد و جریانات ترفیخواه و عدالت جو به این نیروی اجتماعی مقاوم و معترض بدیده ی تحسین و تأیید می نگرند. و از سوی دیگر، مرتجعین حکومتی از آن هراسناکند و برای جلب نظرش مجبورند ادعا کنند که برای حقوق زنان تلاش می کنند. بیابید از هر جنبه از شورش و طغیان زنان علیه وضع موجود و مبارزه ی آنان برای کسب آزادی و برابری حمایت کنیم

خیابان در دست مردم! انقلاب آینده ایران یک انقلاب زنانه است!



حسین و خاندانش مورد ظلم واقع شدند و یزید ملعون شد، چون جنایت کرد و زنان و جوانان و کودکان را کشت و زینب افشارگر و قهرمان عاشورا شد، اما آنها با دست پر و با لشکر و سلاح جنگیدند و سهم خودشان را از حکومت می خواستند. ولی مردم در چند ماهه اخیر با دست خالی و برای حق مسلمشان یعنی آزادی جنگیدند. اما زخمی و کشته و زندانی شدند و به بدترین شکل ممکن مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفتند و جانانشان را از دست دادند. مگر کم بودند زنان و دخترانی که در این چند ماهه در تظاهراتها لیدر و پیشرو بودند؟! و مگر کم کتک خوردند و دستگیر شدند؟! حضور زنان و دختران آنقدر چشمگیر بود که تمام رسانه های دنیا به آن اذعان نمودند و همه انقلاب آینده ایران را یک انقلاب زنانه توصیف می کنند. در این شرایط عاشورا دیگر معنایی ندارد.

بالاخره به سمت خیابان فلسطین رفتیم. نرسیده به میدان فلسطین باز هم حمله کردند و مردم به یک گوشه فرار کردند. هلی کوپتری در بالای سر مردم و در ارتفاع پایین در حال پرواز بود. بعضی از مردم می گفتند که در حال شناسایی است که بتوانند نیرو بیابند و بعضی هم می گفتند شاید می خواهد تیراندازی کند. در حین فرار با چند دختر جوان به داخل خانه ای می روم که متوجه می شوم منزل خودشان است. مادرشان شروع به بد و بیراه گفتن می کند و اینکه چی کم دارید که میرید این کار ها رو می کنید. خوشی زده زیر دل مردم. دخترها هم که ترسیده بودند، گفتند: "فقط رفتیم دسته ببینیم. نمی خواستیم بریم تظاهرات." گفت: "اگر ببینم چه شما و چه بقیه که رفتین تظاهرات خودم تحویل پلیستون می دم." جالب بود برام، در بین توده های عادی مردم چنین افراد کوتاه نظری که فقط خودشون و حریم کوچیک خودشون رو می بینند. میام بیرون. به خیابانی که به موازات فلسطین است میروم. قطره قطره خون روی زمین ریخته شده و یکی میگه سر جوانی با باتوم شکسته شده. درست میگن و اونو می برن توی خانه ای تا درمانش بکنند.

برمی گردم به میدان فلسطین و خیابان رو به سمت پایین می روم. به تقاطع بزرگمهر و فلسطین می رسم. جمعیت زیادی جمع شده و در حال شعار دادن است و سطل اشغال را آتش زده اند. به داخل بزرگمهر می روم. مردم خیابان را کاملاً تسخیر کرده اند. با جدول های کنار خیابان و نرده خیابان را بسته اند و سطل اشغال ها را آتش زده اند و جمعیت زیادی در خیابان ایستاده و در حال شعار دادن است. یک پایگاه بسیج نزدیک خیابان است، اما از دور فقط تماشا می کنند. به خیابان انقلاب می آیم. به وصال که می رسم درگیری است. لباس شخصی ها مردم را متفرق می کنند. جوانی می گوید: "در چهار راه کالج قیامت است. درگیری خیلی شدید است." یکی دیگر می گوید: "اوایل صبح در میدان امام حسین تیر اندازی کرده اند." بالاخره از وصال رد می شوم. اما به قدس که ابتدای نرده های دانشگاه است میرسم میبینم که آنجا را بسته اند. باید از طرف دیگر خیابان برویم. جلوی در دانشگاه پر از ماشین نظامی و نیرو است. امروز یک نکته قابل توجه دیگر هم این است که هیچ وسیله نقلیه عمومی برای تردد مردم نیست. چون در 16 آذر مردم در اتوبوسها پناه می گرفتند و شعار می دادند، ایندفعه نگذاشتند که این وسایل تردد کنند. از خیابانهای فرعی به میدان انقلاب می روم. دور تا دور میدان پر از انواع و اقسام نیرو است. به سمت بالای میدان می روم. نیروها نمی گذارند مردم به سمت پایین بیایند. به بالا میروم. متوجه می شوم که مردم در حال فرار هستند. از بالا گارد ویژه به مردم حمله کرده است. کنار باجه تلفنی پناه می گیرم. تمام باجه با رنگ سبز شعار نوشته شده است. شعار ها جالب است. "نه موسوی! نه کربوبی! فقط آزادی!"; "مرگ بر حجاب!"; "ما فقط آزادی می

ایران امروز بار دیگر حماسه آفرید. روز عاشورا روز جشن توده های مردم، جوانان، دختران، زنان و... بود. ایران امروز همراه بود با دود، آتش، فریاد، شجاعت و سنگ و در معانی مذهبی و خرافی روزهای عاشورا و تاسوعا امسال نمودی نداشت. با توجه به اخباری که مبنی بر حضور اعتراضی مردم در این روز بود، به خیابان رفتیم.

انقلاب به سمت کارگر جمعیت کمی در دو سمت خیابان در حال حرکت بود و شعار "الله اکبر" و "مرگ بر دیکتاتور!" می دادند. هنوز از ماشین پیاده نشده بودم که گارد ویژه حمله کرد. اولین نکته ای که امروز نظرم را جلب کرد، این بود که همه جا تعطیل بود و مکانی برای پناه مردم نبود. در اولین حمله ای که شاهدش بودم موتوری ها علاوه بر باتوم از موتور پیاده شدند و با مشت و لگد به جان مردم و بخصوص زنان و دختران افتادند. تیرهای رنگی به سمت مردم پرتاب می کردند، برای اینکه بعداً آنها را شناسایی کنند. به سمت بالای کارگر میام. جمعیت که از انقلاب می آید در حال زیاد شدن است. یک ماشین ون در تقاطع بلوار کشاورز و کارگر ایستاده که وقتی با خیل جمعیت روبرو می شود، آنجا را ترک می کند. شاید میروم تا نیرو بیابرد. شاید هم ترسیده. جمعیت شعار گویان به داخل بلوار کشاورز می رود. در یک سمت بلوار حرکت می کنند و مدام بر تعداد آنها افزوده می شود. مردم از گوشه کنار که متوجه صدا می شوند در حالی که ذوق و شوق در چهره شان معلوم است به تماشا می ایستند و یا با موبایل به دیگر دوستانشان خبر می دهند و در طرف دیگر بلوار به موازات جمعیت حرکت می کنند. جمعیت که اکنون یکطرف بلوار را کاملاً در اختیار گرفته شعار های متعددی سر می دهند. از جمله "دیکتاتور بدونه، به زودی سرنگونه!"; "این همه لشکر آمده، با پول رهبر آمده!"; "ما بچه های جنگیم، جنگ تا بکنیم!". نا خود آگاه جمعیت در سمت دیگر بلوار نیز به تدریج زیاد شد و آنها نیز با جمعیت همراهی می کردند. ماشینهایی که فقط در یک سمت بلوار می توانستند حرکت کنند با بوق های ممتد از جمعیت حمایت می کردند. سر خیابان فلسطین گارد ویژه که نمی توانست با موتور حمله کند پیاده به جمعیت حمله کرد و مانع از این شد که جمعیت به سمت میدان ولی عصر برود. جمعیت در حمله به چند قسمت تقسیم شد و به خیابانهای اطراف فرار کردند. اما اکثریت جمعیت به داخل خیابان فلسطین رفتند.

موضوع مهم و قابل توجه این بود که شعارها همه اعتراضی بود و اصلاً عاشورا امروز در میان مردم احساس نمی شد. ماشینها که بوق می زدند و مردم هم همه شعارهایشان با دست زدن و پا کوبیدن اعتراضاتشان را ابراز می کردند. به هر حال این موضوع طبیعی و خوشایند بود. چرا که بعد از اعتراضات و خشونت های رژیم علیه مردم در این چند ماهه و کشته شدن جوانان و آشکار شدن جنایتهای رژیم در 30 سال گذشته دیگر عزاداری برای یک اتفاق در 1400 سال پیش معنایش را برای مردم از دست داده است؛ و هم اینکه رژیم در این سالها مدام تلاش کرد تا این مراسم های مذهبی در نزد مردم ارژش و الگو باشد و جوانان که هم از رژیم و هم از محدودیتها و عقب ماندگی های تفکر اسلامی به ستوه آمده اند، دیگر این مراسم را برنمی تابند. اگر

ماشینشون. یکی شون میگه: "بابا بدون اسلحه کاری نمی شه کرد. باید اسلحه داشته باشیم!" از خوابگاهشون اومدن. میگه: "اگه مسؤلای خوابگاه بفهمن اخراجمون می کنند."

توی خیابون لباس شخصی ها زیادند و در حال حرکت. میام پایین و در صفی که برای نذری ایستادند، می ایستم تا کمی خلوت بشه. بسیجی ها دوباره به مردم در بلوار حمله می کند. شعار "مرگ بر منافق!" می دهند و همگی با ماسکهای مخصوصی صورتشان را پوشانده اند. به سمت مردم در صف نذری می آیند. صاحبخانه بیرون می آید که اینجا نذری می دهیم. جوانی را که در فرار زمین می خورد، دستگیر می کنند. جوانی هم باتوم به صورتش خورده و پر خون شده است. او را به داخل خانه می برند تا درمانش کنند. در صفی که برای نذری ایستاده ایم، البته نه برای نذری بلکه برای پناه گرفتن، دختری اعلامیه ای دستش است آن را می گیرم و می خوانم. برایم جالب است. نام مشخصی ندارد. عنوانش جنبش مقاومت مردم ایران در راه آزادی و دموکراسی است. متنی است که از جنایات رژیم سخن می گوید و اینکه این جنبش خواهان سازش نیست و موسوی اگر می خواهد سازش کند این جنبش راه خود را می رود و در باره جنایتهای رژیم در سالهای 60 و اعدامهای سال 67 نوشته بود و شعارهایی هم داشت که تقریباً رادیکال بود. شعارها رنگ و بوی مذهب نداشت و درباره زنان هم شعارهایی داشت. دختر جوانی که این اعلامیه را در خیابان به دستش داده بودند، می گفت که موسوی دیگر یک توهم است و خواسته های مردم فراتر از او و آرمانهایش است. بالاخره از آنجا می روم.

به سمت کارگر می روم. نیروها کاملاً مردم را پراکنده کرده اند. خیابان پر از اشیا نیست که آتش زده بودند. جو امنیتی شدیدی در خیابان حاکم است. نیروها در حال شناسایی مردم و دستگیری آنها هستند. پسر جوانی را گرفته اند و با چسب کاغذی دهان و چشمهایش را بسته اند و دستهایش را از پشت دستبند زده اند. جوان دیگری را از موهایش گرفته اند و می برند. همه به هم می گویند که نمانید و بروید. الان فقط دستگیر می کنند. در راه با چند زن و دختر جوان همراه می شوم. یکیشان می گوید از جوادیه که یک محله در پایین شهر است خبر دارد که هیأت ترک ها با قمه به خیابان آمده اند و شعارهای اعتراضی می دهند و گاردیها از ترس نمی توانند حمله کنند. زنی می گوید: "اگر جوادیه بلند شود کار اینجا تمام است! تا جنبش بالای شهر است چیزی پیش نمی رود. مردم پایین شهر باید بلند شوند." یکی دیگه که زن مسنی است می گوید: "حالا کجا برم که مردم جمع باشند. من برای اعتراض و تجمع آمده ام." واقعاً این انگیزه مردم ستودنیست.

مقابله مردم با گاردیها امروز یک شکل دیگر داشت و یک نقطه عطف دیگر در مبارزات مردم بود. یکی می گوید از چهار راه کالج خبر رسیده که با ماشین یک نفر را زیر کرده اند و بعد با دنده عقب دوباره برگشته اند روش و جنازه اش را هم با خود برده اند. جنایت رژیم هم امروز قطعاً شدیدتر بوده و بعداً در اخبارها و از مشاهدات مردم می توان جزئیات دیگری را شنید. یکی می گوید از آشنایی که در حفاظت اطلاعات دارد شنیده که مردم یکی از پایگاههای سپاه را گرفته اند. معلوم نیست این حرف چقدر صحت داشته باشد؛ و همچنین گفته که نیروهای امروز نتوانسته اند با مردم مقابله کنند و درخواست 4000 نیرو کرده اند. امروز نقطه عطفی در مبارزات بود. تمام روزها و مراسمی که رژیم برای مردم در طول سالها تبیین کرده بود همه به ضد خودش بدل شده است.

نوشته شده در شب عاشورا

خوب مثل همه روزهایی که مبارزات مردم اوج می گیرد همه راههای ارتباطی مردم مثل پیامک و اینترنت قطع می شود و من الان بعد از دو روز موفق به فرستادن این فایل می شوم. حتماً خبر

خواهیم!" کمی که بالاتر می روم با خیل عظیم جمعیت مواجه می شوم. جمعیت به چند هزار نفر می رسد و همه با هم حرکت می کنند. به نصرت که می رسند با سطل اشغال خیابان را می بندد و مانع از حرکت ماشینها می شوند. چون اینطوری جمعیت بهتر هماهنگ و متمرکز می شود. ماشینها با بوق همراهی می کنند. مردم در حالیکه بر سطل اشغال ها می کوبند مردم را به همراهی دعوت می کنند. چند پرچم بزرگ هم در دست مردم است. یکیشان می گه از در وزارت کشور کننیم و آوردم. نزدیک به 45 دقیقه جمعیت یکصدتا شعار می دهند. خیابان کارگر از سر فاطمی تا سر نصرت مملو از جمعیت است. نیروهای لباس شخصی در بین مردم زیادند. چند نفر که جلو ایستاده اند می گویند حمله کردند و شروع به فرار می کنند. مرد مسنی که در کنار جمعیت بود به دنبال آنها در کوچه می دود و می گوید: "وقتی شعار میدین وجود داشته باشین و ایسین! چرا فرار می کنین؟" آنها هم که ترسیده اند سوار ماشین میشن. جاسوس میگه من که شماره ماشینتونو برداشتم. فکر می کنین نمی تونم گیرتون بیارم؟ از این تیپ ها خیلی زیادن بین مردم. بالاخره حمله می کنند و به داخل یکی از فرعی ها می میرم. می افتم توی خیابان 16 آذر. اما بلوار کشاورز همچنان شلوغه. جمعیت خیلی زیادتر از اونه که با یک حمله بخوان مردم رو متفرق کنند. میام توی بلوار. جمعیت خیلی زیاده و باز به سمت کارگر می روند. سطل اشغال های سراسر خیابان را آتش زده اند. با شن هایی که برای برف و زمستان گذاشته اند سنگر درست کرده اند. همه شن ها را دست به دست حمل می کنند. همکاری مردم ستودنی است!

بناها پی که برای عاشورا در خیابانها نصب شده و متعلق به بسیج و سپاه است را به پایین می کشند و پاره می کنند و آتش می زنند. جمعیت به چند صد هزار رسیده است. گار ویژه حمله می کند. مردم با سنگ مقابله می کنند. مردم دیگر فرار نمی کنند. شعارها باز هم رادیکال تر می شود. "مرگ بر خامنه ای!"، "خامنه ای قاتله، ولایتش باطله!"، "حسین حسین شعارشون، کهریزک افتخارشون!"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه!".

دختر و پسر همه سنگ به دستند. گارد ویژه حریف مردم نمی شود. حمله آنها چندین بار تکرار می شود. اما به جایی نمی رسد. خیابان کارگر و بلوار کشاورز در تسخیر مردم قرار می گیرد. همه خوشحالند. مردم به هم توصیه می کنند فرار نکنند. شعار می دهند. در یک لحظه که گاردی ها حمله می کنند و مردم با سنگ با آنها مقابله می کنند و آنها هم پا به فرار می گذارند، صدای ماشین توجیه همه را به خود جلب می کند. زانبتیابی با سرعت خیلی بالا در حال فرار است و جوانها با سنگ به دنبالش می دوند. بالاخره در می رود. می گویند اطلاعاتی بود و مردم را شناسایی می کرده است.

یکی می گوید: "بدون اسلحه نمی شود کاری کرد. باید مسلح شویم!" مردی می گوید: "من یکی دارم. حاضرم بیارم." بقیه می گویند: "آخه یکی فایده نداره. باید همه داشته باشیم." حرفشون درسته. اما مهمتر از سلاح اول تفکر درسته. اسلحه داشتن بدون تفکر صحیح از ترسیم جامعه آینده بی فایده است. چند نفری با هم صحبت می کنند. می گویند: "موسوی کجاست، ببینه مردم چه بلایی داره سرشون میاد؟! میگم: "شما که هنوز یا حسین، میر حسین میگرد؟! میگه: "آره! ولی الکیه. ما آزادی می خواهیم. موسوی هم مثل اونا، سگ زرد برادر شغاله. دیگه الان موسوی برای ما جایی نداره." میگویند گاردیها رو آتیش زدن. ماشین آتش نشانی میاد. دود همه جا رو گرفته. خبر درگیری در مناطق دیگه تهران مثل 7 تیر و فردوسی و آزادی میرسه. در یکی از حمله ها که مردم فرار می کنند، معلوم میشه که گاردیها عقب نشینی کرده اند و چون از پس مردم بر نیومدن ایندفعه بسیجی ها و لباس شخصی ها با باتوم و کابل و زنجیر و شوکر حمله می کنند. مردم هر کدام میرن یک گوشه. با چند دختر جوان میرم توی

سمت میدان انقلاب که نیروهای ضد شورش حمله کردند. شعار "مرگ بر دیکتاتور" اوج می گیرد.

از طرف دیگر چهارراه، باران سنگ بر نیروهای ضد شورش می بارد که باعث می شود آنها چهارراه را ترک کنند. از بزرگراه نواب به سمت میدان توحید هر پنجاه متر، ده نیروی ضد شورش ایستاده و مردم را می زنند که پراکنده شوند.

ماشینها بوق می زنند. بناگهان دو سه نفر لباس شخصی پلاک ماشینی را می کنند، مردم هو می کنند. از سمتی دیگر جوانان دو سطل آشغال بزرگ آهنی را هول می دهند و با آن اقدام به بستن خیابان می کنند. سطل آشغال پلاستیکی دیگری را آتش می زنند و سپس با استفاده از کیسه شنهای مخصوص روزهای برفی مسیر بی آر تی را می بندند تا موتورهای ضد شورش نتوانند تردد کنند. ساعت یازده و نیم چهار راه سلسبیل جنگ و گریز در جریان است. مردم شعار می دهند "مرگ بر دیکتاتور". نیروی ضد شورش عمده تلاشش اینست که نگذارد جمعیت یکی شود. دختر جوانی می گوید اینها نفسهای آخرشان است و بزودی سرنگونند. توی تقاطع بزرگراه نواب و آزادی مردم بزرگ خامنه ای را پایین کشیده اند و آن را لگد مال و پاره می کنند و مرد جوانی با فندک آن را به آتش می کشد نیروهای لباس شخصی جاسوس میان مردم زیادند، اما جرأت ندارند کاری بکنند. اما در گوشه ای یکیشان که خیلی چاق هم هست چاقو می کشد که بلافاصله مردم روی سرش می ریزند و شروع به زدندش می کنند و هیچکس هم برایش دل نمی سوزاند.

یکی می گوید: موتوری ها رفتند حرکت کنید بسمت بالا! خبر می رسد که در میدان امام حسین غلغله است يك نفر که تازه آمده بود از آنجا می گفت که در يك هیأت واقع در نظام آباد، مداحی شروع کرده که بگوید اینها می گویند نماینده امام زمانند که نیروی ضد شورش حمله کرده و درگیری شروع می شود.

مردم شعار می دهند: "این ماه ماه خون است! خامنه ای سرنگون است!". با يك موتوری به طرف میدان انقلاب می رم. میدان انقلاب پر از نیروهای ضد شورش و لباس شخصی هاست و راه ماشینها و حتی پیاده ها را جلوی دانشگاه و سمت مقابل جلوی کتابفروشی ها را بسته اند. یکی می گوید ساعتی پیش تظاهرات گسترده و درگیری در آنجا رخ داده است. از آنجا به طرف کارگر جنوبی سرازیر می شوم در کوچه ها جوانان در حرکتند معلوم است که تازه از درگیری آمده اند نیروی ضد شورش خیابانی را بند آورده اند. برمی گردیم به سمت بزرگراه نواب تقاطع جمالزاده و آزادی مملو از جمعیت است. مردم شعار می دهند "مرگ بر این دولت مردم فریب!".

سر خیابان اوستا و جلوی بوستان اوستا در خیابان آزادی جمعیت زیادی ایستاده اند و مسیرهای بی آر تی را با بلوک و آجر کوبند. پیرمرد و پیرزن زحمتکشی در اینکار از همه فعالترند. جلوتر تقاطع آزادی و اسکندری مملو از مردم است و شعار می دهند: "خامنه ای یزیده، یزید سرنگونه!"، "خامنه ای یزید شد، روی یزید سفید شد!"، "خامنه ای بدونه، بزودی سرنگونه!"، "این لشکر حسین، یاور میرحسین!"، "حسین حسین شعارشون، تجاوز افتخارشون!"، "این ماه ماه خونه، یزید سرنگونه!" و "مرگ بر دیکتاتور!"

تعدادی از جوانان مجسمه نیم تنه نواب صفوی را در بزرگراه نواب برایش سربند سبز درست می کنند. مردی می گوید ولش کنید مرتجع بود، اما کسی گوش نمی دهد.

تقاطع رودکی و خیابان آزادی دست مردم است. هلیکوپتر ناجا در ارتفاع پایین از بالای آن عبور می کند، مردم هو می کنند. جلوتر در ایستگاه بهبودی مردم شعار می دهند: "منتظری نمرده، دیکتاتور که مرده!". نیروی ضد شورش گاز اشک آور می

دارید که دستگیری های زیادی طی این چند روز صورت گرفته و هنوز هم ادامه داره. دیروز دوشنبه خیابانهای عباس آباد و تخت طاووس و میدان هفت تیر و مترو را بستند و تا تونستن نیرو نظامی و بسیجی و اطلاعاتی رومتل سگ هار ول کرده بودند تو خیابان. سه روزه تمام مستأصل شدن. نمیدونن چه باید کنند؟! حادثه روز عاشورا و برخورد مردم شوکه شون کرده. توی بن بست قرار گرفتن. بهترین فرصت برای نیروهای واقعی طرفدار مردمه که نقش بازی کنند و راه رو به مردم نشون بده. با الان یا هیچوقت. دانشگاه، جنبش زنان و کردستان میتونن نقش مهمی بازی کنند. هیچوقت این رژیم در چنین وضعیتی نبوده. مردم روز عاشورا در مناطق مرکزی تهران و برخی شهرستانها قدرت را در دست گرفتن، این را باید عمق بخشید. مردم باید یاد بگیرند که چطور مناطق را کنترل کنند. تجارب انقلابی گذشته با توجه به اوضاع کنونی باید به مردم گفته شود.

حتماً خبر دارید که باز چطور حالا که مردم دارن به قدرت خودشون پی میبرن، از یک طرف ماشین رژیم با سرکوب و زندان و می خواهد مردم را بترساند و از طرف دیگه نیروهای سازشکار مردم را فرا می خواند که خشونت نکنید! چون باعث تحریک نیروهای سرکوب می شود. من نمیفهم سی سال است دارن علیه ما خشونت به کار میبرن، سی سال تحقیر زنان، سرکوب ملیتها سی سال خرافه ... و حالا که نوبت به مردم رسیده این نیروها فریاد وای مصیبتا سر می دهند. این روزها ما با مبارزاتمان و در اتحاد با هم در زمانی که کل این حکومت شقه شقه شده و مبارزات ما باز هم شقه شقه ترش هم خواهد کرد، ما در حال پرداخت کمترین هزینه ها هستیم و این حکومت است که باید با رفتنش هزینه بپردازد. اینان مردم را فرا می خوانن "خشونت" نکنید! اگه به سابقه این نیروها توجه کنید، همیشه این نقش را می خواهند بازی کنند و همواره از بالا تی پا می خورند و از مردم لقب خائن نثارشان می شود. ■

زنده باد انقلاب!

گزارشی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

تهران بار دیگر در آتش و خون!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - 8 دی ماه 1388

ساعت ده و نیم صبح خیابان آزادی بعد از بزرگراه یادگار امام از توی پیاده رو خیابان از هر دو سمت جمعیت زیادی بسرعت به سمت میدان انقلاب می رفتند. ایستگاه اتوبوس هم پر از مسافر است، اما از اتوبوس خبری نیست. پیدااست که برای اختلال در حرکت مردم آن را تعطیل کرده اند. پس تصمیم می گیرم که پیاده بروم به سمت میدان انقلاب. سر چهارراه ها جمعیت زیادی ایستاده اند. بعد از بزرگراه نواب در قسمت چپ خیابان جمعیت فشرده تر می شود و ناگهان حدود پانزده نفر گارد ویژه ضد شورش حمله می کنند و با باتوم شروع می کنند به ضربه زدن به میله های آهنی و مردم. جمعیت روی هم می ریزد و من برای اینکه له نشوم از نرده های آهنی حیاطی بالا می کشم و از آنجا صحنه بهتر دیده می شود دو نفر از نیروهای ضد شورش نك تیرانداز هستند که اسلحه معروف به قناسه دارند حدود ده نفر دیگر هم اسلحه پرتاب گاز اشک آور و باتوم و کلاه خود دارند.

مردم بعد از مدتی توقف به راه خود ادامه دادند. در طرف دیگر هم تعدادی نیروی ضد شورش مستقر بودند، اما موتورسوار نسبت به دفعات قبل در این طرف کمتر بود. نیرویشان متمرکز کردند برای میدان امام حسین.

جمعیت شعار می داد "نترسید نترسید ما همه باهم هستیم" و "برادر ارتشی چرا برادر کشی". زنی گفت ما داشتیم می رفتیم به

جوانان راه می روند و شعار می دهند. از نیروهای گارد خبری نیست، اما چندین موتور سوار مشکوک بسیجی هم دور و بر آنها می پلکند و ارزیابی می کنند. این جوانان خستگی نمی شناسند و حاضرند تا صبح ادامه دهند.

عصر خانه هستم و ماهواره می گوید که در اثر تیراندازی و حمله نیروهای حکومتی چهار نفر کشته شده اند و چند نفر دیگر مجروح شده اند. گویا از روی پل حافظ و از پایین آن، حدود ظهر تیراندازی کرده اند. فیلم های خبری کانال "اسو" بوضوح تصاویر دو نفر از کشته شدگان را نشان می دهد. زنی در تماس با رادیو فردا جزئیات کشته شدن يك نفر را در تقاطع فلسطین و انقلاب شرح می دهد و می گوید که مردم جسد مرد میانسالی را تا چهار راه ولیعصر حمل کردند.

خبر دیگر حاکی از کشته شدن خواهر زاده موسوی بود. گویا او را نشان کرده بودند و با گلوله زده بودند. او که 35 ساله بود به نام علی موسوی بعدا در بیمارستان ابن سینا در صادقیه جان می بازد. بنا بر اخبار رسانه ها شب هنگام جمعیت زیادی به سمت آن بیمارستان می روند.

بنا بر اخبار رسانه های ماهواره ای خیابان ولیعصر و بلوار کشاورز در مقابل پارک لاله و میدان آزادی و خیابان ستارخان و میدان توحید تظاهرات پراکنده مردم رخ داده است.

آخرین خبرها حاکی از تجمع شبانه مردم در میدان محسنی واقع در میرداماد و درگیری پراکنده مردم در اطراف صدا و سیما دارد و مردم روی بام ها شعار "مرگ بر دیکتاتور!" سر داده اند. ساعت 9 شب در اخبار شبکه يك سیما تصاویری از تظاهرات مردم و به آتش کشیده شدن چند موتورسیکلت و تخریب يك ساختمان را نشان می دهد و زیرنویس زده: "حرمت شکنی عزاداری عاشورا، توسط اغتشاشگران". بعدش مصاحبه با رادان فرمانده نیروی انتظامی تهران را پخش می کند. او قیافه ناراحت و مادر مرده بخودش گرفته و می گوید که حرمت را شکستند و متأسفانه چهار نفر کشته شده اند، يك نفر از پل به پایین پرت شده! دو نفر در حادثه رانندگی کشته شده اند! و يك نفر هم با گلوله - می گویند که ارتشبد از هاری در اواخر زمان شاه هم می گفته که این شعارها همه نوار است و از بلندگو پخش می شود - این در حالیست که بنا بر خبر شاهدان عینی یکی از کشته شدگان ابتدا گلوله می خورد و بعد ماشین نیروی انتظامی از رویش به عمد رد می شود و او جان می سپارد.

کلاً در این روز شعارها نسبت به شخص خامنه ای رادیکالتر شد. مردم جسورتر بودند و نیروی انتظامی در بسیاری از مناطق دستور حمله و تیراندازی را اجرا نمی کردند و در بسیاری از نقاط مرکزی تهران کنترل دست مردم بود. زحمتکشان در این روز نسبت به روزهای قبل در اطراف میدان امام حسین و محله نظام آباد و محله سلسبیل حضور پررنگتری داشتند. خواست سرنگونی در غالب شعار بیشتر شنیده می شد.

بنا بر اخبار رسیده در تبریز حداقل چهار نفر در تظاهرات ضد حکومتی کشته شدند. شهرهای شیراز و مشهد و اصفهان و زنجان و اراک هم شاهد تظاهرات گسترده مردم بوده و شعار علیه خامنه ای پر رنگ بوده است.

طرفداران موسوی از رادیکالتر شدن شعارها هراسانند و پیشنهاد مذاکره و گفتگو می کنند این در حالیست که بخشهایی از مردم خواستار سرنگونی هستند. در این روز بخاطر عاشورا شعارها رنگ و بوی مذهبی بیشتری داشت.

کشتن مردم در روز عاشورا لکه ننگ بزرگی بر چهره کثیف جمهوری اسلامی است که خود را نماینده امام زمان و اسلام ناب محمدی معرفی می کند. ■

دروء بر جانباختگان راه آزادی!

مرگ بر سرکوبگران خلق!

استقلال، آزادی، برابری، جمهوری دمکراتیک مردمی!

زند. مردم شعار می دهند: "مرگ بر خامنه ای!". زنی به شوهرش می گوید: "مذهب فایده ندارد و این مراسم عاشورا دیگر خیلی تکراری است" و مرد میانسالی می گوید که راست می گوید بایستی از حقوق زنان و ملیتها و دمکراسی دفاع کرد. شوهر زن می گوید: "قدم به قدم".

ساعت يك جمعیت در تقاطع خیابان خوش و کله در سلسبیل خیلی زیاد است و خیابان پر از دود و آتش است.

جلوی مسجد لولاگر جایی که در سی خرداد از بالای آن به سمت مردم تیراندازی کردند و تعدادی را کشتند جمعیتی ایستاده و از هیأتی توی کوچه روبرو غذا و چای می گیرند و مسئولین مسجد که قیافه بسیجی دارند سعی می کنند که خودشان را بیطرف نشان دهند.

مترو نواب نزدیک است، پس می پرم توی مترو به سمت میدان امام حسین. بلند گو می گه ایستگاه امام حسین توقف نداره، پس پل چوبی بیرون می آیم. نرسیده به میدان ماشین های نیروی انتظامی ایستاده اند و مردی را دستگیر می کنند. آنجا مرکز فروش وسایل دست دوم تهران است اما مغازه ها همه بسته اند و معمولاً افراد فقیر وسایل کهنه شان را توی پیاده روی می فروشند، اما حالا خلوت است.

توی خود میدان نزدیک به بیست ون نیروی انتظامی مملو از مأمور در ضلعی که مسجد امام حسین درش هست مستقر شده اند. در میانشان چند نفر نیروی کماندو هستند که لباس مشکی بر تن دارند و جلیقه ضد گلوله و کلت کمری و باتوم دارند. آدم یاد سربازان اسرائیلی می افتد که در غزه مردم را سرکوب می کنند.

ساعت حدود دو است و از درگیری های میدان مدتی می گذرد. مرد جوانی می گوید ساعت یازده جمعیت خیلی زیادی آنجا بوده و درگیری زیاد بوده می پرسیم: "ده هزار نفر می شدند؟" می گوید: "خیلی بیشتر!". بعداً که شب تصاویر تظاهرات را در پل چوبی دیدم بنظر درست می گفت.

از آنجا می خواهم برگردم با بی آرتی برم که تا میدان امام حسین بیشتر نمی رود و بنابراین نمیشه از جلوی دانشگاه و دروازه دولت و غیره گذشت. در ایستگاه اتوبوس آخوند جوانی بهمراه مریدانش ایستاده اند. بنظر طرفدار احمدی نژاد است و او می گوید که جمعی از ارادل مشکلات را بوجود آوردند! می خوام جواب تندی بهش بدهم اما موقعیت مناسب نبود. بنابراین فقط به این بسنده می کنم که بگویم ملاها بهتره در سیاست دخالت نکنند. او هم خودش را به مظلومیت می زند و می گوید که "اصلاً! بعد با هم می چپیم توی اتوبوس لبالب پر و می بینم که با ترس دارد نگاه می کند، چون تنها آمد تو.

برمی گردم به سلسبیل ساعت حدود سه و نیم است. نیروی ضد شورش در خیابان جیحون در دسته های ده نفری شروع به مستقر کردن می کنند. چون لانه شان همانجاست، روبروی استخر تأمین اجتماعی و بعد بیخودی گاز فلفل می زنند. پسر ده ساله ای توی کوچه ای شروع به گریه کردن و استفراغ می کند. صورت و چشمهایش سرخ شده اند. به چند زن که از خانه هایشان بیرون می آیند می گویم: "این پسر را ببرید کمی آبلیمو بهش بدهید!" بالاخره یکیشان قبول می کند. گازش خیلی تند بود. چشمانم بد جور می سوزد. برای مردم دیگر گاز اشک آور عادی شده است.

آنطرفتر اما در خیابان رودکی غلغله است. صدها جوان بدنبال چهار جوان صورت پوشیده که روی ارابه ای رفته اند راه می روند و شعار می دهند: "حسین حسین شعارشون، تجاوز افتخارشان!" و "مرگ بر تو! مرگ بر تو!" در این روز شعار مرگ بر خامنه ای خیلی زیاد بود و از این لحاظ رادیکالتر بود شعارها.

جوانان به سرعت صورتهایشان را با تکه های يك پارچه سیاه دکه يك هیأت می پوشانند و صدها سنگ و آجر آماده می کنند و بدست می گیرند و به سمت بالا حرکت می کنند. جسارت آن چهار جوان ستودنی است، چون خبرچین زیاد است.

ساعت حدود چهار و نیم است و هنوز سیصد نفری بدنبال این

برای روانه شدن سیل کمک دولت ها و مردم دنیا، فرودگاه پورت-او-پرنس را به اشغال در می آورد تا هر ورود و خروجی از کشور را کنترل کند. رسانه های رسمی تصاویری از تاراج این مغازه و آن مغازه را به جهان مخابره می کنند که بگویند این مردم



حیوانند و قبل از بیرون کشیدن اجساد نیمه جان آن ها از زیر آوار، باید کشور را به محاصره و اشغال نظامی در آورد. این در حالیست که گروه های امداد مردمی که بطور خودبخودی در محلات سازمان یافته اند بیشترین کمک رسانی را به یکدیگر می کنند و حفاظت از محلات را نیز برعهده گرفته اند. امپریالیسم آمریکا حتی از مردم نیمه جان هائیتی می ترسد.

امپریالیسم آمریکا از این مردم فقیر می ترسد، چون تاریخ این ها شورش مداوم علیه رژیم های هار وابسته به آمریکا بوده است. امپریالیسم آمریکا از این مردم فقیر می ترسد، چون می داند در طول یک قرن گذشته با آن ها چه کرده و چگونه آنان را به خاک سیاه نشانده است و می داند که مردم هائیتی به این حقیقت آگاهند و بخاطر آن از امپریالیسم آمریکا متنفرند. باید نگاهی به تاریخ بیندازیم تا این مردم را بشناسیم و درس هایی از تاریخ آنان بیاموزیم.

تاریخ کشور هائیتی به پیروزی قیام برده ها در سال 1804 بر استعمار فرانسه می رسد. برده های سیاه که در پلانتاژهای کشاورزی ملاکان فرانسوی کار می کردند، فرزندان آفریقایی هایی بودند که قدرت های استعماری از آفریقا دزدیده و برای کار به این جزیره آورده بودند. بسیاری از آفریقایی های دزدیده شده در طول راه در کشتی سفید پوستان مستعمره چی از تشنگی و گرسنگی مردند و اجسادشان طعمه دریاها شد. بقیه ماندند و در پلانتاژها اسیر شدند. در سال 1791 برده ها تحت رهبری توسن لوروتور قیام کردند. بیش از 13 سال علیه برده داران، ارتش های اسپانیا، انگلیس و ارتش ناپلئون جنگیدند و همه را شکست دادند. بالاخره توسن پیشنهاد مذاکره را قبول کرد اما توسط مستعمره چیان فرانسوی دستگیر شد و زنجیر بر گردن به فرانسه برده شده و زندانی شد و در همانجا درگذشت. اما قیام بردگان ادامه یافت تا اینکه هائیتی استقلال خود را از فرانسه به دست آورد و برده داری لغو شد. به این ترتیب قیام برده های هائیتی اولین (و تنها) قیام پیروزمند برده ها شد.

اما استعمار فرانسه دست از هائیتی نکشید و با فشارهای نظامی و اقتصادی دوباره بر آن سلطه یافت و هائیتی تبدیل به یک نظام فنودالی و نومستعمره فرانسه شد.

در اواخر قرن 19 آمریکا کشورهای حوزه دریای کارائیب را از چنگ فرانسه در آورد. در سال های 1910 تا 1915 امواج انقلابی بار دیگر در هائیتی ظهور کرد. دهقانان بی زمین در شمال هائیتی دست به مبارزه مسلحانه علیه ملاکین و حکومت وقت زدند. امپریالیسم آمریکا در سال 1915 برای سرکوب دهقانان به هائیتی حمله کرد. دهقانان ارتش خود را سازمان داده و به مدت چندین سال مقاومت کردند. ارتش آمریکا به مدت 19 سال هائیتی را اشغال کرد و در این مدت دست به جنایت های بیشمار علیه مردم بخصوص دهقانان هائیتی زد. در مدت اشغال، آمریکا یک ارتش بوجود آورد که ستون فقرات دولت هائیتی شد؛ و در واقع تمام حیات اقتصادی و سیاسی را در چنگ گرفت. این ارتش مورد حمایت طبقات فنودال و سرمایه داران بزرگ هائیتی و نماینده آن ها بود.

هائیتی "قدرت سیاه" یا "تبهکاری قدرتمندان"؟!

مارال هوشیار

اوضاع ایران و مبارزات جسورانه و امیدبخش مردمی که علیه یک نظام جهل پرست اوباش پرور بیرحم برخاسته اند بسیار مهم است. باید هرلحظه تحولات کنونی را

دنبال کنیم، آگاهانه و متشکل بر روند اوضاع تأثیر گذاریم. اما نباید فراموش کنیم که ما جزئی لاینفک از مردم جهانیم. این روزها باید از مردم هائیتی یاد کنیم، آنان را بشناسیم، به یاری شان بشتابیم و از تاریخشان بیاموزیم. آن ها هم مردم ما هستند.

مردم هائیتی امروز زیر سرنیزه های مافیای بین المللی قدرت و دست نشانندگان بومی شان با دستان خالی در حال بیرون کشیدن اجساد عزیزان خود از زیر آوار زلزله اند. چهره های مصیبت بار، فقر زده و در هم شکسته آنان به ما یادآوری می کند که در چه دنیایی زندگی می کنیم: دنیایی که در کنار وفور و ثروت و پیشرفت های حیرت انگیز در مهار قوای نابود کننده طبیعت هنوز عده کثیری از مردم روی لبه مرگ و زندگی، با قوت بخور و نمیر زندگی می کنند و آشیانه های سستشان در نتیجه کوچکترین تکان های طبیعت نابود می شود. فجایع طبیعی که هر سال مردم نقاط مختلف جهان با درد و رنج های وصف ناپذیر تجربه می کنند نه کار «خدا» است و نه نتیجه «بی عرضه گی» قربانیان آن. بلکه نتیجه کارکرد نظام سرمایه داری است که بر زندگی هفت میلیارد انسان فرمان می راند و اشتباهی پایان ناپذیرش به سودبری مردم دنیا را در مقابل قوای نابود کننده طبیعت بی دفاع و خلع سلاح می کند. مردم را بی دفاع و خلع سلاح می کند زیرا بزرگترین دفاع انسان ها در مقابل چالش های بقاء، اجتماعشان و هم یاری شان است. ارتش ها و تجهیزات نظامی و شکنجه و زندان دولت ها برای آن است که مانع از شکل گیری نظام های اجتماعی مبتنی بر تعاون و هم یاری انسان ها شوند. اگر تاریخ نظام های طبقاتی بخصوص نظام سرمایه داری جهانی را (که دولت های امپریالیست و مرتجع مختلف لایه ها و سطوح مختلف آن را تشکیل می دهند) نگاه کنیم می بینیم که سرکوب تلاش های مردم برای حاکم شدن بر سرنوشت خود و ایجاد یک نظام اجتماعی عادلانه تر در مرکز وظایف دولتها بوده است.

بیش از یک میلیارد تن از مردم جهان همیشه گرسنه اند و اکثرشان در خطر مرگ ناشی از قحطی اند. صدها میلیون کودک به کار بردگی رانده شده و در زاغه ها در میان زباله و مدفوع بزرگ می شوند. هر سال صدها هزار تن با خطر کردن، از مرزهای الکترونیک و مجهز به سلاح های کشتار انسان رد می شوند تا در کشورهای ثروتمند کاری بیابند؛ و اگر همراه با قایق های ساده شان طعمه امواج اقیانوس نشوند و موفق به گذر از مرزها شوند تبدیل به فقیرترین کارگران آن کشورها شده و اغلبشان برای همیشه از خانواده دور می افتند. مردم هائیتی نیز از این ماجرا مستثنی نیستند. با وجودیکه آمریکا، کشوری که مرکز تجمع ثروت های آفریده شده توسط مردم سراسر جهان است در نزدیکی هائیتی قرار دارد، اما نه تنها عامل کمک به هائیتی نبوده است، بلکه بزرگترین تبهکار نابود کننده هائیتی و مردمش بوده است. امروز نیز به جای کمک رسانی، ارتش به آن جا می فرستد. به جای گسیل دکتر، جراثیم، غذا و آب اول از همه سرباز و چتر باز و تانک در خاک هائیتی پیاده می کند. به جای راه گشایی

کارش حمله به سازمان های توده ای بود که در جریان مبارزه در میان کارگران و دیگر اقشار مردم طی مبارزه شکل گرفته بود. پس از پایا دوک پسرش معروف به «بی بی دوک» (بچه دوک) به قدرت رسید که تا سال 1986 حکومت کرد.

در سال 1986 یک بار دیگر بحران سیاسی هائیتی را فرا گرفت که بزرگتر از بحران های قبلی بود. دیکتاتوری ارتجاعی موروثی بی بی دوک بدست توانای توده های مردم سرنگون شد. رژیم بی بی دوک درست در شرایطی که بر ابعاد سرکوب افزوده بود و با تفرعن عربده می کشید که رژیمش «مثل دم میمون سخت و محکم» است سرنگون شد. مردم به پا خاستند و دم میمون را بریدند. این جنبش به جنبش «ریشه کنی» معروف شد. زیرا مردم می خواستند توتون ماکوت ها را ریشه کن کنند. آمریکایی ها و مرتجعین هائیتی برای اینکه جلوی ضربات بیشتر بر نظامشان را بگیرند و مردم را فریب دهند مجبور شدند بی بی دوک را از قدرت برکنار کرده و او را به خارج از کشور فراری دهند. امپریالیسم آمریکا و مرتجعینی که هنوز «ریشه کن» نشده بودند، ژست ضدیت با بی بی دوک را بخود گرفتند تا مردم را اغفال کنند. آن ها سعی می کردند به مردم القاء کنند که تمام بدبختی های هائیتی زیر سر شخص بی بی دوک است و با فرار او دیگر مشکلی نیست. اما مردم اغفال نشدند و علیه جانشینان بی بی دوک نیز به مبارزه ادامه دادند. شعارشان در مورد جانشینان بی بی دوک که ژست ضدیت با بی بی دوک و توتون ماکوت ها را گرفته بودند این بود: این همان کیبی برابر اصل است. توده های مردم توتون ماکوت ها را از لانه هایشان بیرون کشیده و به سزای اعمالشان می رساندند. باز هم طبق معمول نیروهای به اصطلاح «دموکرات» و «اصلاح طلب» در مقابل مردم به موعظه «راه مسالمت آمیز» و رفرم از بالا پرداختند و به مردم نهیب زدند که اعمالشان «خشونت بار» است و توتون ماکوت های آدمکش را باید «برادر» خود بدانند و آنان را مورد لطف و مرحمت قرار دهند. (شباهت ها با صحنه سیاسی ایران حیرت انگیز است!)

هیچ حزب کمونیست واقعی در صحنه حضور نداشت که منافع توده های مردم را نمایندگی کند و با برنامه ای واقعاً انقلابی آنان را برای پیشبرد جنگ طبقاتی سازمان دهد. در نتیجه، نیروهای ارتجاعی با همدستی نیروهای بورژوازی دیگر که در اپوزیسیون بودند، ابتکار عمل را بدست گرفتند. زیر نظارت سازمان ملل و ارتش هائیتی انتخاباتی برگزار شد. کشیشی به نام آریستید از این انتخابات به عنوان رئیس جمهور بیرون آمد. اما در سال 1991 ارتش با حمایت آمریکا آریستید را از قدرت ساقط کرد و خود قدرت را بدست گرفت. اما ارتش مورد تنفر مردم بود و قادر به کنترل شورش ادامه دار توده های مردم نبود. آمریکا دوباره در سال 1994 به آریستید کمک کرد که به قدرت برسد و ارتش را منحل کند. اشغال گران آمریکایی 5 سال در هائیتی ماندند. در سال 2004 یکبار دیگر آریستید در نتیجه کودتایی که توسط آمریکا سازمان یافته بود، سرنگون شد و به تبعید رفت. حزب او غیرقانونی اعلام شد. در این دوره های بحرانی ده ها هزار نفر کشته شدند و نفرت از آمریکا ریشه های عمیق تری در دل مردم هائیتی دواند. پس از آن یک نهاد نظامی وابسته به سازمان ملل به نام «مأموریت ایجاد ثبات در هائیتی» اداره هائیتی را بدست گرفت. در آخرین شورش که در سال 2008 علیه گرانی برنج درگیر شد، سربازان سازمان ملل مردم را به رگبار بستند؛ و اکنون ارتش آمریکا یک بار دیگر - این بار با بهانه کمک رسانی به زلزله زدگان - هائیتی را اشغال کرده است.

در طول این بحران ها عده زیادی از مردم هائیتی به آمریکا مهاجرت کرده اند و بخشی از تحتانی ترین اقشار طبقه کارگر آمریکا را تشکیل می دهند. صدها هزار کارگر اهل هائیتی در ...

ادامه در صفحه 16

در سال 1934 ارتش آمریکا دولت هائیتی را که دست پرورده خودش و نماینده طبقات فئودال و سرمایه داران وابسته به آمریکا بود بر مسند امور گذاشت و هائیتی را ترک کرد. ارتش جدید ستون فقرات دولت جدید بود که بیرحمانه کمر به سرکوب مردم و حفاظت از منافع طبقات ارتجاعی هائیتی و امپریالیسم آمریکا بست. بار دیگر در سال 1946 بحران انقلابی هائیتی را فرا گرفت. مردم رئیس جمهور مستبد وقت را که لوسکو نام داشت نمی خواستند و خواهان سرنگونی وی بودند. لوسکو یک سرمایه دار دو رگه بود که بعد از سپری شدن دوره ریاست جمهوری اش می خواست در قدرت بماند. در میان طبقات حاکمه شکاف افتاد و بحران مشروعیت گریبان دولت را گرفت. این بحران مجرای برای فوران شورش و مبارزه توده های مردم شد. نظامیان برای برکناری لوسکو دست به کودتا زدند و قدرت را در دست گرفتند. توده های مردم که از لوسکو متنفر بودند و به او به چشم یک دیکتاتور بیرحم می نگریستند جان بر کف وارد میدان مبارزه شدند. اما بخشی از طبقه حاکمه و متحدان خرده بورژوازی آن ها نیز در صحنه مبارزه حضور داشتند و فعالانه سعی می کردند به آن جهت دلخواه داده و توده ها را به حول برنامه و شعارهای ارتجاعی خود جمع کنند. آن ها ادعا کردند که لوسکو «سیاه» نیست و قدرت باید به دست «سیاهان» بیفتد. منظورشان از «سیاهان» البته نه کارگران و دهقانان سیاه پوست بلکه آن قشر از قدرتمندان بود که استبداد لوسکو مانع از شرکت «عادلانه» آنان در قدرت می شد. برای این دارودسته مرتجع «عدالت» نه به معنای عدالت برای اکثریت مردم هائیتی بلکه کسب جایگاهی بهتر در سلسله مراتب قدرت برای قشر ارتجاعی خود بود. اما برای اغوای توده های مردم شعار «قدرت سیاه» را می دادند. هدف از این عوامفریبی پوپولیستی پنهان کردن تضاد واقعی کارگران و دهقانان با کلیت طبقات حاکمه و کلیت نظام بود تا بتوانند سوار بر مردم به قدرت برسند. در این دوره دو حزب به اصطلاح کمونیست به نام های «حزب سوسیالیست خلق» و «حزب کمونیست هائیتی» نیز در صحنه بودند، اما در واقعیت هیچ ربطی به کمونیسم نداشتند و با وجودیکه ادعا می کردند «نماینده پرولتاریا» هستند، هیچ فرقی با احزاب بورژوازی دیگر نداشتند و سازش طبقاتی و رفرم را موعظه کرده و حداکثر خواهان استقرار یک نظام پارلمانی بودند.

در سال 1956 یک بار دیگر بحران سیاسی هائیتی را فرا گرفت. و بار دیگر بخش های گوناگون طبقه حاکمه برای رسیدن به قدرت به جان هم افتادند. ارتش میان این دارودسته های مختلف طبقات حاکمه منشعب شد و طرفداران کاندیداهای مختلف وارد درگیری های خشونت بار با یکدیگر شدند و هزاران تن از مردم را گوشت دم توپ خود کردند. این بار نیز یک بخش از طبقه حاکمه از شعار «قدرت سیاه» استفاده کرد تا توده های مردم را به دنبال خود بکشد. نماینده آنان دووالیه بود که بعدها معروف به پایا دوک شد. کارگران و دهقانان فعالانه درگیر مبارزه بودند، اما حزب و برنامه و ارتش خود را نداشتند که اوضاع را به نفع خود برگردانند و از بحران نظام برای سرنگونی همه مرتجعین و استقرار یک نظام دموکراتیک سود جویند. به همین جهت بار دیگر قدرت به دست یک دارودسته مرتجع دیگر افتاد. دووالیه به کمک سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) بر مسند قدرت نشست و بار دیگر آمال و آرزوهای کارگران و دیگر اقشار مردم درهم شکسته شد. دووالیه ضمن اعلام وفاداری به آمریکا دو جناح هیأت حاکمه را دعوت به سازش کرد. وی یک ایدئولوژی فاشیستی را بر هائیتی حاکم کرد و شیوه های فاشیستی سرکوب توده ها را در پیش گرفت. هر نشانه نارضایتی و اعتراض در میان کارگران و دهقانان را بیرحمانه سرکوب کرد. تمامی حقوق دموکراتیک را که توده های مردم از طریق مبارزه بدست آورده بودند، لگد مال کرد. جوخه های مرگی به نام «توتون ماکوت» به راه انداخت که

خمینی متفاوت نیست!

در حاشیه حوادث اخیر در ایران

نامه ای از یک تبعیدی

فواد نیکو

بعد از چندین سال جوانترین خواهرم را دیدم. دیدارش تکانه داد. بلندتر از من در آستانه 19 سالگی؛ با چشمانی که از تیزی چنان ژرف می نگریست که تنم به لرزه می افتاد. او سال گذشته وارد دانشگاه شده بود و حالا در امتداد راهی که برگزیده بود؛ یعنی در درجه اول معنا دادن به زندگی خویش با نقش گرفتن در راه مبارزه برای آزادی؛ متأثر از آنچه که لمس کرده بود؛ محکم و استوار پا بر زمین می کوفت تا بگوید می جنگم!

او از دانشجویان دانشگاه سراسری یکی از شهرستانها بود و در خوابگاه زندگی می کرد. می گفت: بافت دانشجویی آنجا بیشتر روستایی بوده و به همین دلیل طبق نظرسنجی هایی هم که قبل از انتخابات در این دانشگاه صورت گرفته؛ اکثریت آرا با احمدی نژاد بوده است! آنان موسوی را عوام فریبی بیش نمی دیدند. از نظر آنان حداقل احمدی نژاد در مصاحبه تلویزیونی پیش از انتخابات صادقانه تر ظاهر شده بود. اما چه کسانی طرفداران موسوی را تشکیل می دادند؟ اغلب دانشجویانی از شهرهای بزرگ که در آن شهر کوچک تحصیل می کنند و از نظر اجتماعی و اقتصادی موقعیت ممتازتری دارند. بسیاری از آنان از اعضای انجمن اسلامی هستند. اما در بین این گروه هم حتی کسانی دیده می شوند که فقط به دلیل نفرت و انزجاری که از احمدی نژاد دارند؛ به خیل طرفداران موسوی پیوسته اند. خواهرم تعریف می کرد؛ هرچند که فضای سیاسی ایران هم اکنون به گونه ایست که همه در خیابانها و به ظاهر همه می جنگند؛ اما به جز بخش کوچکی که آگاهانه در راه تحقق منافع اکثریت مردم و دموکراسی واقعی (نه از نوع دموکراسی امثال آقای نبوی و مخلمباف و امثالهم) پا به میدان گذاشته اند؛ بقیه سر درگم سبز شده اند. این سبز خوانده شدن مثل شوخی بی مزه ایست که خطرناک هم هست، چرا که در اغلب موارد کسی به انکار آن نمی پردازد و حتی در شرایطی که سبز بودن با ایده ها، تفکرات و اولیه ترین حقوق شهروندی فرد در تقابل قرار می گیرد توجیهاتی از قبیل اینکه "همیشه جمع بهتر از فرد فکر می کند"، "با دو چشم بهتر از یک چشم میشه دید"، "الآن باید متحدانه عمل کرد" و... بیش از هر چیز به انکار وجود خود می پردازند و بعد به انکار نیروی عظیمی که نه تنها سبز نیست؛ بلکه کاملاً سرخ است! شعار "موسوی یک بهانه ست؛ کل نظام نشانه ست" در واقع فشرده آن است.

مسئله جالب توجه دیگری که بنا به گفته های خواهرم می توانم بگویم این است که زنان و به ویژه دختران دانشجو در بسیاری از موارد رادیکال تر و درست تر عمل کرده اند. او برایم تعریف کرد که در ابتدای این مبارزه ویژه؛ مثل همیشه مردان در جهت عمل به وظیفه تاریخی شان قصد به حاشیه راندن زنان را داشته اند. او گفت حتی یک بار چند دانشجو پسر و دختر که با هم اعلامیه و... تهیه می کردند؛ پسرها نام آنها را از لیست تهیه کنندگان مطالب حذف کرده اند که با اعتراض شدید دختران مواجه شده است. در جریان همین کشمکشها در صحنه مبارزات بوده است که زنان در حین خودباوری توانستند وزنه سنگینی باشند که با خواسته ها و مطالبات خاص زنان به جمع مبارزان اصلی برعلیه نظام ارتجاعی اسلامی در ایران بپیوندند و از این رو رادیکال تر عمل کنند.

نکته دیگری که از گفته های او دریافتم این بود که بویژه در تظاهرات افرادی که معمولاً میانسال هستند سعی در خط دهی و یا رهبری تظاهرکنندگان دارند. این طور به نظر می رسد که آنها در این زمینه تجربه هم دارند. او همچنین گفت که مردم خشمگینند؛ ولی آلترناتیو قوی ای که بتواند رهبری آنها را به دست بگیرد، وجود ندارد. ■

در روزهای پس از ۱۶ آذر و حماسه ی دانشجویان، شاهد تلاش های فراوان رژیم برای جوسازی در عرصه مبارزات مردمی بوده ایم. سران کنونی جمهوری اسلامی تصور می کردند که می توانند همچون ابتدای مبارزات، روند اعتراضات را در کنترل خود گیرند و تحت هر شرایطی از رادیکالیزه شدن مبارزات اجتناب کنند. اما زمانی فرارسیده است که دیگر امکان قرار دادن سویاپ اطمینان بر حرکت های اعتراضی جامعه وجود ندارد و اقدامات برنامه ریزی شده و مسالمت آمیز اصلاح طلبان، توسط مردم به شکلی خودجوش، علیه وضع موجود به پیش می رود. در همین راستا غائله ی پاره شدن عکس خمینی شکل گرفت و تمام رسانه ها درگیر پوشش اخبار این واقعه بودند. دلیل اصلی استفاده رژیم از این موضوع، سرکوب جامعه و علی الخصوص دانشگاه هاست. به همین دلیل نمایش اهانت به خمینی در سالروز جنبش دانشجویی شکل گرفت.

خمینی رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی است. تمامی این القاب و عناوین، مجال سرکوب افرادی که وی را مورد اهانت قرار دهند، فراهم می آورد و این تنها هدف عاملین این ماجرا بوده است. خمینی در کارنامه خود اقدامات ارتجاعی فراوانی داراست که می توان آنها را برابر با اقدامات سران فعلی رژیم دانست. کشتار سال ۶۷ برای حفظ نظام در عمل با کشتار کنونی تفاوتی ندارد. تمامی سران جمهوری اسلامی بر اساس اصول حاکمیت اسلامی که بر مبنای اصول ارتجاعی بنا نهاده شده است، عمل می کنند و میان هیچیک تفاوتی موجود نیست. پرواضح است که پاره کردن عکس خمینی، بهانه ای برای سرکوب بیشتر است. اما چنین اقداماتی از سوی معترضین نه تنها محکوم نیست بلکه بسیار صحیح است. سمبلی از مبارزه علیه کلیت نظام است. از همین رو نمایندگان جنبش سبز که خواستار حفظ جمهوری اسلامی هستند، این اقدام را محکوم می نمایند و بارها خود را پیرو خط امام دانسته اند. تا از این طریق مانع از رادیکال تر شدن مبارزات گردند. تضاد آنها با سران کنونی رژیم یک دعوای جناحی است که بر سر کسب قدرت سیاسی شکل گرفته است و در این راستا منافع عمومی مردم به هیچ وجه مدنظر نیست.

این اعتراضات با وجود تمامی ترفندهای رژیم برای سرکوب آن، باز نمی ایستد و جامعه علی الخصوص دانشگاه ها سنگر مبارزه و مقاومت خواهند بود. وظیفه دانشجویان رادیکال، انتقال آگاهی به درون جامعه است تا مبارزات رادیکال کنونی به شکلی آگاهانه به پیش رود و نتیجه آن رهایی حقیقی جامعه از قید ظلم و ستم باشد نه آنکه همچون گذشته به شکل جدیدی از حاکمیت ارتجاعی تبدیل شود. بر همین اساس، بایستی دانشجویان صفوف خود را از تشکل های حکومتی و جنبش سبز جدا ساخته، توصیه های مسالمت جویانه BBC، VOA و خبرگزاری های وابسته به اصلاح طلبان را کنار بگذارند و به شکل دادن تشکل هایی مستقل از جنبش سبز همت گمارند.

اخیراً اقدامات دیگری نیز در جهت سرکوب مبارزات دانشجویی شکل گرفته است که از تفکیک جنسیتی دانشگاه ها (دانشگاه های دخترانه و پسرانه) می توان در این زمینه نام برد. صرف نظر از ارتجاعی بودن این اقدام، باید خاطر نشان نمود که دانشگاه الزهراء، تنها دانشگاه دخترانه موجود، در روزهای اخیر شاهد اعتراضات دانشجویی بوده که خود می تواند نمونه ای از ناموفق بودن برنامه های رژیم باشد.

در روزهای آتی، در راه رهایی جامعه از بار ستم و استثمار، برای آزادی زندانیان سیاسی و علیه مظاهر ارتجاعی ستم علیه زنان که ابزار عمده سرکوب نیمی از جامعه در سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی است، مبارزه می کنیم.

دیگر همه از این گربه ها باخبرند! حرف هایی در مورد فیلم دیدنی بهمن قبادی

باربد کیوان

□ این روزها گوشه و کنار خیابان های ایران پر شده از گربه هایی که هر جور شده به خانه مردم راه پیدا می کنند و صدای شان را به گوش همه می رسانند. امروز علیرغم سانسور و سرکوب شدید آثار پیشرو، خیلی ها فرصت دیدن "گربه های ایرانی" را به دست آورده اند.

□ "کسی از گربه های ایرانی خبر نداره" يك فیلم نیمه مستند است که قدرت و تأثیرش را از همان نیمه مستند می گیرد. به هر حال، زندگی هایی که خیلی مستقیم با امید، عصیان، سرکوب و مقاومت گره خورده؛ پر است از قصه های شنیدنی و تأثیر گذار. قصه ای که قبادی و همکارانش برای این فیلم طراحی کرده اند نیز بر پایه واقعی است که در زندگی جوانان فعال در عرصه موسیقی زیرزمینی ایران رخ داده است. اما حتی بدون قصه ای که فیلم حولش جلو می رود (تلاش همزمان دو جوان برای برگزاری کنسرت و جور کردن امکان برای خروج غیرقانونی از کشور، ناکامی در این کار و پایان تراژیک قهرمانان قصه)، می شد گربه ها را به تصویر کشید و از خلایق، آرزو پردازی، حکایت رنج و تسلیم ناپذیری شان لذت برد و به تحسین نشست. گمان می کنم، يك نسخه مستندتر از گربه ها خیلی بهتر و مؤثرتر از آب در می آمد. حتی همین حالا هم اگر قبادی، "پشت صحنه"ها و راش های فیلمش را بدون اینکه در بند قصه پردازی باشد با يك تدوین خوب عرضه کند، به نظرم خیلی دیدنی خواهد بود.

□ قبادی در ساخت گربه ها به ناگزیر - و به درستی - وارد عرصه کلیپ سازی شده است. تدوین قوی و نوآورانه، همراه با ضرباهنگ مناسب و قاب بندی های زیبا، روح و قدرت آثار موسیقی ارائه شده در فیلم را به خوبی منعکس می کند. این کار آنچنان خوب انجام شده که بعضی از این آثار را می توان به صورت کلیپ های مستقل هم در رسانه ها عرضه کرد. نمی دانم که چقدر این کار آگاهانه انجام شده، اما قاب ها و ضرباهنگ "کلیپی" حتی به بخش های دیگر فیلم هم سرایت پیدا کرده؛ و این خودش به یکدست شدن کل کار خدمت می کند.

□ فیلم قبادی، يك اودیسه ی شهری است. يك سفر پرتحرک چند روزه در کلان شهر تهران و حومه. جنگاوران این اودیسه، نگار و اشکان هستند که برای رسیدن به چند آرزوی محقانه، بدیهی و کوچک در این کشور باید خود را به آب و آتش بزنند و از هفت خوان رستم بگذرند. نگار و اشکان برای رسیدن به این آرزوها دست به دامن جوان دیگری به نام نادر می شوند. او کسی است که ادعا می کند می تواند درهای بسته وزارت ارشاد و وزارت امور خارجه را دور بزند، مرزهای "سنگن" را بی اثر کند و از پس موانعی که این نظام ستمگر و متحجر بر سر راه آینده نسل جوان و هنر پیشرو و نوگرا ایجاد کرده برآید. نگار و اشکان و نادر با هم راه می افتند و در این مسیر ما را در زیرزمین ها و خرپشته ها و گاودراری ها با هنرمندانی آشنا می کنند که امکانات تبلیغاتی و مالی ندارند؛ "استیج" ندارند؛ اما با عمق صدا، کوبندگی کلام و شلیک سازهای شان، "هنر رسمی" را سوراخ سوراخ و از میدان به در می کنند. شك ندارم که قبادی قوی ترین نمونه های موسیقی زیرزمینی ایران را در فیلمش گرد آورده است. البته پدیده اصلی که این فیلم به ما می شناساند فقط چند گروه هنری برگزیده نیست. بلکه ما با يك جریان هنری متفاوت و چند شاخه روبرو می شویم که تحت سرکوب فرهنگی - سیاسی - ایدئولوژیک رژیم مذهبی قرار دارد، اما می تواند و باید به نوك پیکان پیشرفت و راهگشایی هنری در این جامعه تبدیل شود. چنین چیزی به شکل خود به



خودی انجام نخواهد شد. موسیقی زیرزمینی در ایران برای اینکه متحول شود و چنین نقشی بازی کند نیازمند بینش و فلسفه و جنبش فکری پیشرو است. این موسیقی می باید مثل موسیقی پیشرو غرب در دهه 1960 و 1970 در آتش طغیان اجتماعی - سیاسی غسل تعمید داده شود.

□ يك نکته کناری، اما مهم، که با دیدن فیلم قبادی به ذهن می آید اینست که موسیقی زیرزمینی در ایران، بخش قابل توجهی از قدرتش را دقیقاً از همین خصلت زیرزمینی بودن و غیررسمی بودن می گیرد. همین چند ترانه و ریپی که در "گربه ها" می شنویم را با ترانه هایی که از رسانه های داخلی و ماهواره ای پخش می شود و تابع قواعد بازار و سیاست حاکم است، مقایسه کنید. تفاوت ها و ابتکارهای زیرزمینی ها (ترکیب و هماهنگ کردن ملودی ها و سبک های گوناگون، کلام صریح و زبان روزمره شهری)، و عدم استفاده آنان از عبارات و استعاره های تکراری و تقلیدی و دست مالی شده، علتی است برای این که به بازی گرفته نشوند و توسط نظام و فرهنگ استبداد مذهبی تحت سرکوب قرار گیرند. در عین حال، همین موقعیت حاشیه ای و غیرقانونی، باعث شده که نیازی به پیروی از قوانین بازار و تأثیرپذیری از "سلیقه عمومی و رایج" نداشته باشند. به قول معروف، حرف دل شان را بزنند و لذت بردن از کارشان (ابراز وجود فرهنگی حتی در برابر يك مخاطب محدود و غیرمستقیم) از هر عامل دیگر برایشان مهمتر باشد. البته در این میان، بخشی از هنرمندان زیرزمینی هم هستند که با دورنمای جهانی شدن آثارشان به اجرای آثاری به زبان انگلیسی روی می آورند؛ و معمولاً در این راه چندان موفق نشان نمی دهند. شاید بدون اینکه خود بدانند، تا حدی "قواعد بازار" را در کار خود دخالت داده اند؛ حال آنکه قدرت و تأثیر هر اثر موسیقایی در درجه اول در نوآوری و خلایق و "اصالتی" است (اگر استفاده از این واژه جایز باشد) که در زبان مشترک و جهانی موسیقی ابراز می کند؛ در بینش و فلسفه پشت ملودی و ضرب و لحنی است که عرضه می کند. البته کلام ترانه هم می تواند حلقه پیوند محکمی با ذهن مخاطب برقرار کند که این کار را

زعفران در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی

م. م. (آینده)

ایران بزرگترین تولید کننده زعفران در جهان است که سهم عمده ای از تولید جهانی را به خود اختصاص داده است. این سهم بسته به وضعیت کشت و تولید در ایران و در نتیجه ازسالی به سال دیگر فرق می کند، ولی به طور کلی 85 تا 95 درصد تولید جهانی زعفران متعلق به ایران است.

▲ **سطح کشت و تولید:** اگرچه متأسفانه آمار کامل و جامع و دقیقی از سطح کشت و تولید زعفران در دستگاههای متولی امر در دست نیست، اما بعد از انقلاب 57، بنا به آمار موجود و در دسترس، سطح کشت و مقدار تولید این محصول در خراسان به شرح زیر بوده است: در سال 1363، 18/5 تن تولید در سطح 5530 هکتار. سال 1368 سطح زیرکشت به 11951 هکتار با تولید حدود 57 تن می رسد. سال 1375 سطح زیرکشت 23000 هکتار با تولید 109 تن و سال 1378 سطح کشت با عبور از مرز 30000 هکتار، به 35832 هکتار با حدود 169 تن تولید می رسد. تنها یک سال بعد یعنی در سال 1379، 43408 هکتار به کشت زعفران اختصاص می یابد، ولی 123 تن زعفران برداشت می شود. سپس در سال 1382 از 53180 هکتار سطح کشت، حدود 223 تن زعفران به دست می آید.¹ یعنی سطح کشت، در طول 20 سال با رشدی بسیار سریع، به حدود 10 برابر رسید.

▲ **مناطق کشت زعفران:** اگرچه زعفران در چند استان کشور کشت می شود، اما سطوح عمده کشت در دو استان خراسان رضوی (در حدود 70 درصد کل سطح کشت) و خراسان جنوبی (در حدود 30 درصد کل سطح کشت) قرار دارد و مقدار سطح کشت و تولید در دیگر مناطق کشور در مقایسه با دو استان یاد شده، قابل اعتنا نیستند. در استان خراسان رضوی، شهرستان "تربت حیدریه" عمده ترین منطقه کشت به شمار می آید و "زاده"، "گناباد"، "بجستان"، "مه ولات"، "کاشمر"، "برداسکن" و "خلیل آباد" سایر مناطقی است که در آن ها زعفران کشت می شود.²

در استان خراسان جنوبی، شهرستان "قاین" عمده ترین منطقه کشت محسوب می شود که خاستگاه اصلی تولید زعفران در ایران شناخته می شود.³ ده ها هزار خانوار و صدها هزار نفر به این کشت اشتغال دارند. بنا به تخمینی حدود 80 هزار خانوار⁴ و براساس برآوردی دیگر، بیشتر از یکصد هزار خانوار⁵ و جمعیتی در حدود 600 هزار نفر در سطح دو استان یاد شده در زمینه تولید و فرآوری زعفران اشتغال دارند.⁶

▲ **عملکرد تولید زعفران:** در سال 1363 تولید زعفران 18/5 تن و عملکرد آن 3/3 کیلوگرم در هکتار بود که در سال 1370 تولید زعفران به حدود 93/15 تن و عملکرد آن به 5/14 کیلوگرم در هکتار رسید. سپس روند افزایش سطح کشت و تولید ادامه یافت. مقدار تولید بیشتر شد به طوری که در سال 1382 به 228 تن و در سال 1384 به مرز 240 تن رسید.⁷ اما عملکرد (یعنی مقدار محصولی که از یک هکتار زمین به دست می آید) کاهش یافت به طوری که در سال 1382 به 4/19 کیلوگرم در هکتار رسید و سال 1383، وضع عملکرد بدتر هم شد و به 3/91 کیلوگرم در هکتار رسید. یعنی در واقع در اغلب سال ها، افزایش تولید از طریق افزایش عملکرد حاصل نشد، بلکه در نتیجه افزایش سطح کشت به دست آمد. این در حالی بود که کشور ایتالیا در سال 2006 با 29 هکتار سطح زیرکشت و تولید 240 کیلوگرم زعفران، توانست به عملکردی معادل 8/4 کیلوگرم در هکتار دست یابد و بالاترین عملکرد را در دنیا به خود اختصاص دهد. در حالی که ایران در میان هفت کشور تولید کننده زعفران در

در دنیای به هم پیوسته امروز، به شکل های مختلف با همراه کردن ترجمه اشعار با متن اصلی انجام می دهند. برای مثال، مخاطب جهانی بسیاری از ترانه های آفریقایی که به زبان ها و لهجه های کاملاً غریب است را می شنود، ترجمه اش را همزمان می خواند، با آن ارتباط برقرار می کند و لذت می برد.

□ اینکه يك اثر هنری در چه شرایطی تولید شود و در اختیار مخاطبان قرار گیرد، در میزان تأثیرگذاری آن اثر و سرنوشت تاریخی اش مستقیماً دخیل است. "کسی از گربه های ایرانی خبر نداره" با توجه به خیزش جاری در جامعه ایران، يك اثر به هنگام است. با توجه به همین يك قطعه كوچك از پازل بزرگ سیاسی - اجتماعی ایران، یعنی موسیقی زیرزمینی و ستم و سرکوبی که جوانان در این عرصه متحمل می شوند، می توان خواسته ها و آرزوها و عقده های انباشته شده در دل اکثریت جامعه که در خیابان های آکنده از شعار و آتش و خون، اینچنین سر باز کرده است را توضیح داد. می توان از پشت شال ها و عینک های تیره شورشگران، چهره نگارها و نادرها و اشکان ها را باز شناخت. شاید اگر فیلم قبادی چند ماه قبل از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری راهی خیابان ها شده بود، خیلی از مردم - حتی خیلی از جوانان - آن را روایت زندگی "جمعی از سوسول های شکم سیر" می دانستند و حس علاقه و همبستگی با شخصیت های فیلم در آنان برانگیخته نمی شد. اما حالا، خیلی ها گربه های قصه قبادی را جزئی از خانواده شورشگر بزرگی می بینند که پلنگ وار پا به میدان مبارزه گذاشته اند. در عین حال، قبادی هم مثل خیلی های دیگر نمی توانست پیش بینی کند که جامعه به این شکل ناگهانی و به این سرعت دستخوش چنین تلاطم هایی خواهد شد. شاید اگر نگار و اشکان و نادر هم چنین تحولاتی را پیش بینی می کردند، جور دیگری برای آینده نقشه می ریختند! حالا که "کسی از گربه های ایرانی خبر نداره" را به تماشا می نشینیم، احساس می کنیم که پایان تلخ و تراژیک فیلم و تلاش ها و ناکامی های فردی قهرمانانش، روحیه يك دوره تاریخی دیگر را بازتاب می دهد. درست همانطور که وقتی که پا به خیابان می گذاریم، آغاز يك دوره تاریخی جدید را در روحیه همبستگی و مبارزه جمعی و امیدهای بیدار شده در جامعه ایران، به ویژه در اندیشه و عمل دختران و پسرانی که در صف اول نبرد ایستاده اند، احساس می کنیم. خوب گوش کنید! یأس و بدبینی و خشم فرو خورده در ترانه های زیرزمینی هم دارند کمرنگ می شوند. دارند جای خود را به آوازهای شور، آگاهی و رهایی می دهند. ■

... ادامه از صفحه 13

... پلانتاژهای نیشکر جمهوری دومینیکن مانند اسلاف برده خود کار می کنند و مقام اجتماعی پست تری نسبت به شهروندانی دومینیکنی دارند. درست مانند کارگران افغانستانی در ایران. مردم هائیتی هنوز در انتظار یک انقلاب واقعی اند. فقط در صورتی که کمونیست ها نقش واقعی خود را بازی کنند، این انتظار به سر خواهد آمد. تا آن زمان شورش های بحق این مردم زیبا و سخت کوش دست مایه دست به دست شدن قدرت میان مرتجعین رنگارنگ خواهد شد. ■

توضیح: منبع مورد استفاده برای نگارش مقاله: مجله جهانی برای فتح شماره 6 - 1986 شماره مخصوص جنبش «ریشه کنی» در هائیتی. شامل مقاله های زیر: 1- جنبش ریشه کنی تازه آغاز شده است 2- بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون 3- فراخوان به جنبش انقلابی هائیتی از سوی گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی و حزب کارگران هائیتی 4- مردم می خواهند سررشته امور را در دست بگیرند 5- گفتگویی با حزب کارگران هائیتی



توانیم از کودهای آلی و حیوانی برای تقویت پیاز زعفران استفاده کنیم، چون باعث از بین رفتن پیاز آن ها می شود. به همین دلیل زعفران در مناطق کوهپایه ای گناباد عملاً در حال نابودی است.¹⁰ نیز کشاورز

دیگری: "کشاورزان با وضعیت موجود [مشکل بی آبی] که برداشت محصول به پایین ترین حد ممکن رسیده و هزینه دستمزد کارگر برای جمع آوری و جدا کردن ریشه گل بیشتر از [سود حاصل از فروش] محصول تولید شده می شود، به ناچار زمین های زعفران را رها کرده اند که این امر باعث می شود در دراز مدت به کلی محصول زعفران منطقه از بین برود."

مدیر جهاد کشاورزی گناباد نیز با تأیید مشکلات زعفران کاران منطقه گفته: "تا کنون منابعی برای تأمین آب مورد نیاز مزارع زعفران تعریف نشده است ... از مجموع 3500 هکتار مزارع زعفران (منطقه)، حدود یک هزار هکتار در شرایط بحران بی آبی قرار دارد که باید تا نزول بارندگی های پاییزی و برای سله شکنی و شروع رشد پیاز زعفران، با تانکر آب رسانی شود. برای آبیاری حد اقل یک نوبت مزارع زعفران، به 25 تانکر آب رسان به مدت دو ماه با هزینه ای بالغ بر یک میلیارد ریال اعتبار نیاز داریم."¹⁰

البته مشکل بی آبی و کم آبی مزارع زعفران صرفاً مختص منطقه گناباد نیست و در مناطق زعفران کاری عمومیت دارد. از جمله، مهمترین منطقه کشت زعفران در خراسان جنوبی یعنی قائنات نیز با این مشکل روبه رو بوده است. ولی علیرغم مشکل موجود، دستگاه های مسئول مربوطه هیچ اقدامی در جهت رفع مشکل نکرده اند به طوری که حتی مدیر جهاد کشاورزی شهرستان قائن بیان داشته: "ستاد حوادث هیچ اعتباری برای آب رسانی به مزارع زعفران قائن پرداخت نکرده است. این در حالی است که شهرستان قائن دارای 5868 هکتار زمین های زعفران کاری است.¹¹ تأسف آور است که رژیم پلید جمهوری اسلامی از انجام وظایف بدیهی خود در قبال مردم و از جمله در این مورد، پرداخت مبالغ مختصر برای نجات کشاورزی و کشاورزان خودداری می کند؛ اما سالانه میلیاردها دلار از درآمد کشور را صرف پروژه های نظامی و امنیتی و حذف مخالفین می نماید، به گروه های تروریست و آدمکش کمک می کند، پروژه های مختلفی را در برخی از کشورهای تحت سلطه رژیم های دیکتاتوری اجرا می نماید و ...

▲ **نبود مقدار کافی پیاز زعفران جهت تکثیر و توسعه کشت یا بازسازی مزارع:** در سال های اولیه پس از انقلاب 57، زعفران به شدت مورد بی توجهی و بی مهری بود. زعفران یک محصول لوکس به شمار می رفت و متولیان کشاورزی کشور نسبت به آن برخورد مناسب و درستی نداشتند؛ و در شرایطی که کشت زعفران و زعفران کاران، به حال خود رها شده بودند، پیازهای زعفران از ایران به کشورهای دیگر قاچاق شد و این قاچاق تا سالها ادامه داشت و پس از گزارش های فراوانی که در این باره منتشر شد، گمرک های کشور اجازه صدور پیاز زعفران را به صورت محدود صادر کردند که "اجازه محدود" بعدها تبدیل به محموله های چند تنی شد و این پیازها به افغانستان، چین، هندوستان و پاکستان رفت. پس از آن که سال ها قاچاق و صادرات پیاز زعفران ادامه داشت، مسئولین دست اندرکار به این نتیجه رسیدند که خروج پیاز زعفران به معنای تخلیه ژنتیکی این گیاه ارزشمند است و پس از آن صادرات پیاز زعفران ممنوع اعلام شد.¹²

دنیا، علیرغم داشتن بالاترین سطح کشت، رتبه پنجم را در عملکرد تولید داشته و پس از کشورهای ایتالیا، اسپانیا، یونان و جمهوری آذربایجان قرار داشته است.⁸ وضعیت عملکرد تولید زعفران به عملکرد وزارت جهاد کشاورزی رژیم مربوط است که دستگاه متولی امر کشاورزی است، ولی در حقیقت هیچ اقدامی در جهت ارتقای سطح مسایل فنی در کشت مزبور انجام نمی دهد.

▲ **ویژگی های کشت زعفران:** دکتر عبدالله ملا فیلابی، عضو پژوهشکده صنایع غذایی خراسان رضوی، در مورد کشت زعفران می گوید: "یک هکتار زمین زعفران در طول یک سال حدود 270 نفر روز، کار نیرو لازم دارد و به همین دلیل تولید این محصول، منبع مناسبی جهت ایجاد کار در روستاها است... کار در مزارع زعفران سنگین نبوده و به همین دلیل زنان می توانند در کار تولید زعفران بیشتر سهمیم باشند... ذخیره، حمل و نقل و انتقال زعفران (به نسبت برخی محصولات) آسان است، ماشین آلات سنگین و تکنولوژی پیچیده نیاز ندارد و تحت شرایط مساعد و به خصوص در مناطق کم آب، عواید آن در کشورهایی همچون افغانستان از سایر گیاهان وحی کشت تریاک بیشتر است."⁹

▲ **مشکلات تولید زعفران:** دکتر ملا فیلابی مهمترین مشکلات کشت و تولید زعفران را بدین شرح برمی شمارد: 1- نبود آب کافی در زمان اولین آبیاری 2- نبود آگاهی و دانش کافی در تولید، پرورس و بازاریابی زعفران 3- نبود امکانات و وسایل لازم جهت جمع آوری، پرورس و بسته بندی زعفران 4- نبود موجودی مقدار کافی پیاز زعفران جهت تکثیر و توسعه کشت زعفران و بالا بودن قیمت پیاز زعفران و عدم توانایی کشاورزان برای تکثیر پیاز و توسعه کشت زعفران.⁹

البته به عقیده نگارنده، چند مورد مهم دیگر در مبحث مشکلات

وجود دارد که باید به موارد بیان شده اضافه گردد: 1- نبود مرکز پژوهشی ویژه زعفران 2- نبود و یا کمبود انواع کودهای شیمیایی مورد نیاز 3- کاهش تولید ناشی از بروز آفات و بیماری ها 4- بیمه زعفران 5- کمبود کارگر در فصل برداشت 6- هزینه های بالای حمل و نقل به علت نبود جاده های مناسب روستایی و تعداد ناکافی وسایل نقلیه 7- سرقت محصول 8- نبود تشکل های صنفی متعلق به کشاورزان واقعی.

▲ **نبود آب کافی:** نبود آب کافی در زمان اولین آبیاری، مشکل بسیار مهمی است که علیرغم ضربات جبران ناپذیری که بر مزارع زعفران وارد می آورد و تولید را به شدت کاهش می دهد، مورد بی اعتنایی و بی توجهی دستگاه های مسئول رژیم فاسد ایران قرار دارد. چنان که به طور نمونه، 1000 هکتار از مزارع زعفران گناباد در شرایط بحرانی ناشی از خشکسالی و نبود آب قرار داشته ولی هیچ اقدامی در جهت رفع مشکل انجام نشد: "خشکسالی های پی در پی گناباد ... ضربات جبران ناپذیری را بر پیکره کشاورزی و باغداری منطقه وارد کرده است. بی آبی و کم آبی علاوه بر مشکل تشنگی مزارع و باغها، موجب بروز و ظهور آفات و امراض شده است. به طوری که تنها محصول درآمد زا و کم آب این منطقه یعنی همان طلای سرخ، در معرض انقراض قرار گرفته و پیاز زعفران به دلایل مختلف در حال نیستی و نابودی است." یک کشاورز زعفران کار در اینباره گفت: "با توجه به این که فصل آبیاری مزارع زعفران [یک نوبت برای برداشت در اواخر مهر تا اوایل آبان و یک نوبت هم بعد از برداشت، که برداشت از اواخر آبان شروع می شود و حدوداً 40 روز به طول می انجامد] آغاز شده است، هنوز تکلیف کشاورزان و وضعیت آبیاری مزارع آن ها مشخص نشده است. حمل آب با استفاده از تانکر و بدون کمک دولت بسیار گران تمام می شود و با این وضعیت باید برای برداشت زعفران، هزینه ای بیشتر از درآمد آن بپردازیم ... آبیاری دیر هنگام زعفران نیز باعث از بین رفتن پیاز آن می شود و عملکرد تولید را به شدت کاهش می دهد." کشاورز دیگری گفت: "با توجه به کمبود شدید آب، نمی

گرانبها، به جیب معدودی تاجر در درون پیکر رژیم و مقامات و مسئولین مربوطه در دستگاه ها و نهادهای حکومتی می رود و کشاورزان به کلی از سود واقعی دسترنج خویش بی بهره اند. مهم ترین و اصلی ترین باند مافیایی - به طور کلی خشکیار ایران- را خانواده عسگراولادی مسلمان ریاست و هدایت می کنند. از جمله اسدالله عسگراولادی که علاوه بر حضور در دستجات سیاسی موسوم به جناح راست حکومت و تصدی عناوینی چند؛ کنترل بسیاری از هیأت ها و مؤسسات اقتصادی و تجاری کشور را در دست دارد و از جمله اختاپوس های اقتصادی ایران است. از موارد حضور او در نهادهای تجاری، می توان به: عضو هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی ایران، عضو برد مرکزی شورای جهانی خشکیار، ریاست کنفدراسیون صادرات ایران، ریاست اتاق مشترک بازرگانی ایران و روسیه، ریاست اتاق مشترک بازرگانی ایران و چین، ریاست اتاق مشترک بازرگانی ایران و استرالیا، نایب رییس اتاق مشترک بازرگانی ایران و کانادا، نایب رییس اتاق مشترک بازرگانی ایران و مصر، نایب رییس اتاق مشترک بازرگانی ایران و عربستان سعودی، اشاره کرد. وی مالک شرکت های متعددی است و بخش عمده ای از فعالیت های اقتصادی را تحت پوشش مؤسسات خیریه انجام می دهد که از مزایای بیشماری از جمله معافیت های مالیاتی و ... برخوردار بوده و محل مناسبی برای پول شویی است. یکی از شرکت های مرئی نامبرده "شرکت صادراتی حساس" می باشد که دو شعبه در لندن و دبی دارد. فعالیت آن از سال 1336 و در حجم کم آغاز شده ولی بعد از انقلاب 57 و قرار گرفتن خانواده عسگراولادی در رده های بالای امور اقتصادی و سیاسی رژیم فاسد جمهوری اسلامی، فعالیت آن [و در مجموع فعالیت های غارتگرانه اقتصادی این خانواده] در سطحی افسانه ای دنبال شده است. به طوری که ارزش صادرات فقط شرکت حساس، در سال 1384 مبلغ 38 میلیون دلار بوده است.¹⁴ اینان با سواستفاده از موقعیت خود و هم پیمانان و عوامل متعدد پر نفوذ در رده های مختلف نهادها و دستگاه های حکومتی، تمامی مراحل یک فعالیت تجاری مانند زعفران را تحت کنترل و در اختیار دارند. از جمله، قیمت ها در بازار و تغییرات قیمت با نظر آنان تعیین می شود و هیچ تاجر و صادر کننده ای بدون هماهنگی و پیروی از مافیای زعفران در بازار دوام نمی آورد. ذکر خاطره ای در این جا بی مناسبت نیست. مدت زمانی پیش، در خراسان با شخصی آشنا شدم. روزی او برایم تعریف کرد که: "وقتی، تصمیم گرفتم کالایی را [از گروه خشکیار] از خراسان به امارات متحده عربی [دبی] صادر کنم. [بعدها متوجه شدم] کوتاه زمانی پس از آن که در تدارک امور برآمدم، عوامل عسگراولادی در منطقه متوجه شدند و مراتب را به پدرخوانده اطلاع دادند. من کار تهیه و بسته بندی کالا و امور گمرکی و ... را به پایان بردم و کالا را به دبی فرستادم. اما غافل از آن که قبل از رسیدن محموله صادراتی ام به آن جا، از قیمت کالا در بازار دبی کاسته بودند. به طوری که در هر صورت، به جای سود، زیانی متوجه من می شد، که شد. این خاطره تلخ درس عبرتی برای من شد و دانستم که مافیای خشکیار نمی گذارد هیچ "غیر خودی" در این زمینه فعالیت داشته باشد."

ارزش ناخالص زعفران را فقط در استان خراسان رضوی، 300 میلیارد تومان برآورد کرده اند.¹⁵ با توجه به این که در حدود 70 درصد زعفران تولیدی کشور به استان خراسان رضوی تعلق دارد، در نتیجه، کل ارزش ناخالص زعفران تولیدی کشور را می توان در حدود 430 میلیارد تومان برآورد کرد. ولی افسوس که از این ثروت عظیم تولید شده به وسیله کشاورزان زحمتکش، هرگز سهم درخور و شایسته ای به آنان نرسیده است. باند های مافیایی، زعفران تولیدی را به قیمت بسیار پایین از کشاورزان می خرند و حداکثر سود را از آن به دست می آورند. حتی هنگامی که

در نتیجه اقدامات گفته شده، در تولید زعفران رقبای جدیدی پا به صحنه گذاشتند و در ضمن به ذخایر ژنتیکی این گیاه در داخل لطمه فراوانی وارد آمد و در عین حال، هنگامی که بازسازی مزارع و افزایش سطح کشت این محصول مد نظر بود، پیاز به مقدار کافی موجود نبود که در نتیجه، این امر به افزایش قیمت پیاز زعفران انجامید و مشکل مهم دیگری بر مشکلات قبلی کشاورزان افزود. به طوری که قیمت پیاز زعفران که قبل از وقوع سرمازدگی در سال 1386، 1500 ریال در هر کیلوگرم بود بعد از وقوع سرمازدگی به 6000 ریال در هر کیلوگرم رسید. به گفته کشاورزان، اگر کشاورزی بخواهد برای کشت زمین خود بذر تهیه کند، چون سرمایه ای ندارد، مجبور است که در همان ابتدا با بدهی های زیادی مواجه شود و به دلیل آن که از زمان کاشت پیاز تا موقع باروری و برداشت، بین دو تا سه سال طول می کشد، او نمی تواند طی این مدت کاری بکند و فقط باید صبر کند.

▲ نبود و یا کمبود کودهای شیمیایی مورد نیاز: که به کاهش عملکرد و کل تولید می انجامد و در ضمن گیاه به علت عدم رشد مناسب، آسیب پذیر می گردد. به علت عدم عرضه مناسب و کافی کودهای مورد نیاز و نبود یا کمبود آن ها، بازار سیاه کود که توسط عوامل حکومتی هدایت و رهبری می شود، به وجود می آید. با توجه به بنیه مالی ضعیف اغلب کشاورزان زعفران کار، تهیه کود به قیمت های گزاف از بازار سیاه، برای آنان امکان پذیر نیست و در نتیجه به کشت کشاورزان و درآمد آنان لطمه فراوانی وارد می آید. کاش رژیم خونخوار قدری از پولی را که صرف خرید تجهیزات نظامی، امنیتی و ... کرده و می کند؛ به صورت نهاده های کشاورزی و با قیمت مناسب در اختیار کشاورزان می گذاشت.

▲ بیمه زعفران: بیمه محصول زعفران که از سوی دستگاه مربوطه صورت می گیرد، سودی به حال کشاورز ندارد و فقط به نفع دستگاه بیمه کننده است. کشاورزان محصول زعفران را در مقابل خطرات خشکسالی، سرما زدگی، سیل و سرقت بیمه می کنند؛ به امید آن که در صورت بروز خسارت، دستگاه بیمه کننده به تعهدات خود عمل نموده و حداقل بخشی از آسیب وارده را جبران کند. اما چنین اتفاقی نمی افتد و بنا به گفته کشاورزان: "بیمه فقط به فکر خودش است و وقتی کارشناسان برای بررسی خسارت به این جا می آیند، اولاً تا بتوانند آن را از گردن خود رد می کنند و افت می زنند، بعد هم اگر خیلی دلشان بسوزد، تنها دو درصد از کل خسارات را تقبل می کنند."¹³

متأسفانه رژیم هیچ گونه حمایتی از زعفران کاران نمی کند. هم در این مورد، یک پژوهشگر زعفران - به نام محمد مجتبیایی - گفته: "... اگر استراتژی حمایتی به دنبال ارتقای صنعت زعفران ایران بود، باید سیستم حمایتی، اولویت اول را روی بخش تولید برنامه ریزی و متمرکز می کرد. حمایت از تولید زعفران با حمایت مادی و معنوی، حمایت حقوقی از تشکیل تشکل های زعفران کاران واقعی، برگزاری برنامه های آموزشی، اعزام زعفران کاران به کشورهای رقیب به منظور ارتقای آگاهی از امکانات و برنامه های رقبای جهانی زعفران کاران، اعزام به بازارهای هدف به منظور آشنایی با فرهنگ عامه بازارهای هدف، ارتقای دید و بینش از بازارهای جهانی، نیازسنجی و تعیین استانداردها، اعطای بورسیه های تحصیلی در رشته های زراعت و روی آوری به فن آوری اطلاعات و تجارت الکترونیک به اعضای تشکل های زعفران کاران، میسر می شود. پیروسه تولید تا صادرات زعفران یک صنعت است و با دید کلان صنعتی باید به آن نگرینست و تمام ساز و کار یک صنعت را برای آن فراهم کرد."¹²

▲ بازرگانی زعفران: تجارت زعفران ایران در کنترل و انحصار مافیای زعفران است و سود کلان موجود در این کالای

برخی کارشناسان اقتصادی و فعالان بازار زعفران طی سال های پیشین خواستار ایجاد مرکزی برای تنظیم بازار زعفران و بازار سنجی و بازاریابی مناسب در سایر کشورها شده بودند و تعدادی نیز بورس کالای ایران را جایگاه مناسبی عنوان کرده بودند که با استقبال مدیران بورس هم مواجه شد، اما به دلیل آن چه که سهل انگاری کارگزاران کشاورزی و عدم حمایت دولت اعلام شد، اقدام خاصی صورت نگرفت.¹⁷

در اقدامی دیگر، دولت طرح خرید تضمینی زعفران را به موقع اجرا گذاشت. چنین عنوان شده بود که با اجرای این طرح واسطه های زعفران حذف خواهند شد. اما به دلایل مختلف و از آن جمله این که بر روی طرح کار کارشناسی لازم صورت نگرفته بود و از آن مهمتر اراده واقعی نیز برای سامان دهی به بازار زعفران وجود نداشت، این اقدام نیز شکست خورد. شرایط به گونه ای بود که حتی فروشندهگان خود بیان داشتند که: "ما به عنوان واسطه ضرری نخواهیم کرد و این کشاورزان هستند که متضرر می شوند... زیرا عدم خرید کمتر از یک کیلوگرم زعفران موجب شده جمع زیادی از کشاورزان خرده مالک از این طرح بهره مند نشوند. مدیر جهاد کشاورزی "سرایان" نیز گفت: هجوم دلالان به این شهرستان برای خرید زعفران از کشاورزان مشکل ساز شده و اگر مسئولین خرید تضمینی زعفران را به صورت دسته انجام دهند و بعد آن را به سرگل تبدیل کنند، این مشکل رفع خواهد شد. با توجه به این که هر کیلوگرم زعفران، دست کم 700 گرم سرگل دارد، تجار باید هر دسته زعفران را 11 هزار ریال از کشاورزان خریداری کنند، اما آن را به قیمت 9 هزار ریال می خریدند و این امر موجب می شود که سود فروش زعفران به جای اینکه به کشاورز برسد، نصیب دلالان می شود."¹⁸

▲ **صادرات زعفران:** بنا به گفته رییس صندوق توسعه صادرات ایران، در حدود 75 درصد از زعفران تولید شده صادر می شود.⁶ میزان صادرات زعفران طی برنامه اول توسعه از لحاظ مقدار و ارزش روند افزایشی داشته اما طی برنامه دوم توسعه با کاهش شدیدی همراه بوده و در اواخر اجرای برنامه دوم و در طول برنامه سوم توسعه، افزایش یافته و روند صعودی به خود گرفت. به طوری که طبق آمار سالنامه بازرگانی گمرک ایران در سال 1382، در حدود 147/5 تن زعفران به ارزش تقریبی 71 میلیون دلار از کشور صادر شده است.⁴ اما پس از آن صادرات زعفران کاهش شدیدی داشت که میزان آن را حتی تا 50 درصد نیز برآورد کردند.¹⁹ کار به جایی رسید که به گفته رییس صندوق توسعه صادرات زعفران، جهش قیمت زعفران در سال 1386، باعث کاهش 77 درصدی صادرات زعفران در آن سال شد.²¹ صادرات زعفران در سال 1387، بنا به اظهار گمرک، از نظر وزنی نسبت به سال 1386، 9 درصد کاهش داشت. در سال 87، 69 تن زعفران به ارزش 91 میلیون و 635 هزار دلار صادر شد. در سال 87 خریداران خارجی زعفران ایران به ترتیب اهمیت، کشورهای اسپانیا، امارات متحده عربی، ایتالیا، عربستان سعودی، فرانسه، هند و ژاپن بودند که اسپانیا مقصد 36 درصد زعفران های صادراتی به ارزش 33 میلیون و 278 هزار دلار بود.²¹

علیرغم آن که مقدار تولید دیگر کشورهای تولید کننده زعفران قابل مقایسه با تولید کشور ما نیست اما، بازارهای فروش زعفران دنیا را اسپانیا، چین و چند کشور دیگر رهبری می کنند. علاوه بر آن قیمت زعفران صادراتی ایران نیز تأسف باراست. زیرا در زمانی که قیمت زعفران کشور ما 450 دلار در هر کیلوگرم بوده است (قبل از جهش قیمت زعفران)، قیمت زعفران تولیدی کشور هند 700 دلار در هر کیلوگرم و قیمت زعفران تولیدی کشور اسپانیا 1400 دلار در هر کیلوگرم بوده است. متأسفانه قسمت عمده زعفران ایران به صورت فله صادر می شود و پس از بسته بندی دوباره از سوی آن کشورها، دیگر بار صادر می شود.

بهای زعفران به صورت جهشی به بیش از 4 میلیون تومان در هر کیلوگرم رسید، کشاورز از این افزایش قیمت نصیبی نبرد. علاوه بر آن، افزایش قیمت محصول؛ همواره به افزایش قیمت نهاده های تولید مانند بذر و کود، افزایش نرخ دستمزدها و خدمات حمل و نقل و ... انجامیده است که به سود کشاورز نیست. عملاً همواره سود افزایش قیمت از آن دلالان و مافیای زعفران بوده است. در مورد عدم برخورداری کشاورزان از سود واقعی حاصل از دسترنج خود، حتی در رسانه های رژیم هم مطالبی منعکس شده است: "شما بروید تمام منطقه قائنات، تربت حیدریه، بیرجند و جاهایی که زعفران کاشته می شود از کشاورزان بپرسید که آقای کشاورز آیا شما توانسته اید یک مثقال زعفران را 2 هزار تومان بفروشید؟ یقین بدانید که فروخته اند. این زعفران مثقالی 11 هزار تومان فقط گیر دلال ها و واسطه ها می آید. تولید کننده زعفران از این مثقالی 11 هزار تومان هیچ نفعی نبرده است."³

در مناطق زعفران کاری، کشاورزان محصول خود را به تجار خرده پای محلی می فروشند و آن ها نیز محصول را به تجار رده های میانی و ... و در اغلب اوقات، زعفران تولیدی در فاصله کشاورز تا رسیدن به شبکه های توزیع مویرگی داخل، 4-3 مرتبه خرید و فروش و به اصطلاح دست به دست می شود و در هر مرحله مقداری به قیمت آن اضافه می شود. معمولاً خریداران زعفران، قیمت زعفران را در زمان برداشت محصول در سطح پایینی نگاه می دارند و پس از آن که زعفران را به نرخ های نازلی از کشاورز خریدند و محصول از دست کشاورز خارج شد، اقدام به افزایش قیمت آن می کنند. متأسفانه، بسیاری از کشاورزان به علت شرایط نامساعد زندگی و دشواری های مالی؛ یا قبل از فصل برداشت از تجار مبالغی را [البته با مقداری بهره] دریافت کرده و در قبال آن متعهد شده اند که محصول را به آن ها بفروشند و یا باز از روی نداری، ناچارند محصول را بلافاصله پس از برداشت و یا در مدت زمان کوتاهی، به دلالان بفروشند.

علیرغم آن که تجار زعفران انواع و اقسام تشکل های مربوط به خود را دارند، اما متأسفانه کشاورزان از داشتن هرگونه تشکل واقعی متعلق به خود محرومند و نمی توانند در مقابل بی عدالتی هایی که بر آن ها روا می دارند، از خود دفاع کنند. آن ها در مقابل بهره کشی های تجار و باندهای مافیایی بی دفاعند. در مطبوعات خود رژیم نیز اشاره ای به این امر می بینیم: "... این شرکت هایی که شما می بینید با نام و نشان های خاص دارند فعالیت می کنند، این ها تولید کننده زعفران نیستند. این ها در بسته بندی و خرید و فروش زعفران نقش دارند. در واقع این شرکت های متعدد زعفران که خیلی هم تبلیغ می کنند، جایزه می دهند و ... همان سلف خرهای قدیم هستند، سلف خرهای مدرن هستند، بله از نوع پیشرفته اش ... به تعاونی کشاورزان زعفران کار کمتر توجه شده است. قائنات منطقه به شدت محرومی است. کشاورز منطقه محروم نمی تواند تعاونی فعال داشته باشد. در چند سال گذشته خشکسالی وحشتناکی در جنوب خراسان داشتیم. در این سال های خشکسالی حتی چند تانکر آب به کشاورزان زعفران کار داده شد تا پیاز زعفرانشان را نجات بدهند. حالا شما بحث تعاونی زعفران کاران را دارید می کنید. آیا مافیای زعفران در ایران داریم؟ ... بله، افرادی هم مشخص هستند."³

وزیر جهاد کشاورزی نیز، بر وجود مافیای زعفران صحنه می گذارد: "با این که عمده زعفران جهان در ایران تهیه می شود، اما به علت وجود مافیای زعفران، سود کمتری به کشاورزان می رسد."¹⁶ یک کشاورز و فروشنده زعفران در تربت حیدریه نیز می گوید: "سود اصلی نصیب صادرکنندگان مشهد و تهران می شود و چون در تربت حیدریه هیچ مرکز و تشکل متولی سامان دادن به تولید، فروش و یا بازاریابی آن نیست، به جز یکی دو مورد، صادرکننده ای در شهرستان نداریم و اکثر کشاورزان محصولشان را به شکل سنتی به خریداران شهر می فروشند."¹³

جهانی دارد، منطقه محرومی است و متأسفانه بسیاری از مردم ساکن در آن منطقه، تحت پوشش کمیته امداد قرار دارند و بدون دریافت کمک های نقدی و غیرنقدی این نهاد، قادر به ادامه زندگی نیستند. از 111062 نفر جمعیت بخش های (4 بخش) شهرستان قاین، 10751 نفر (یعنی در حدود 10/4 درصد جمعیت) تحت پوشش کمیته امداد قرار دارند. البته درصد جمعیت تحت پوشش کمیته امداد در سه بخش از چهاربخش و سه شهر از چهار شهر تابعه شهرستان قاین، از میانگین یاد شده بیشتر و در بخش "زهان" و "شهرآرین"، 14% جمعیت تحت پوشش کمیته امداد قرار دارند.²³

منابع:

- 1- سایت سازمان جهاد کشاورزی استان خراسان رضوی www.koaj.ir "آمار سطح زیرکشت، تولید و عملکرد محصولات باغی استان خراسان طی سال های 85-62"
- 2- خبرگزاری کشاورزی ایران www.iana.ir "تولید 120 تن زعفران خشک در خراسان رضوی" - 1388/9/21
- 3- روزنامه جمهوری اسلامی: "زعفران چینی در مشهد (مصاحبه بایک خیره زعفران)" - 1386/7/23
- 4- نشریه دانش پژوهان: "بررسی مشکلات تولید و صادرات زعفران و راهکارها" - شماره 9 (پاییز و زمستان 1385)
- 5- سایت www.khorashad.com: "زعفران گرانتیتم ترین ادویه جهان"
- 6- روزنامه آفرینش: "طی 10 سال گذشته صادرات زعفران ایران 15 برابر شده است" - شماره 3118 (1387/6/3)
- 7- سایت وزارت جهادکشاورزی www.maj.ir بخش اطلاعات آماری - بانک های اطلاعاتی - بانک باغبانی
- 8- روزنامه اعتماد: "عملکرد معکوس تولید زعفران در ایران" - شماره 1643 (1387/1/18)
- 9- سایت www.sabziran.ir: "تولید زعفران منبع مناسبی جهت ایجاد کار در روستاها است" - 1387/9/7
- 10- سایت www.torbatkhabar.blogfa.com: شرایط بحرانی 1000 هکتار از مزارع زعفران گناباد و اختصاص نیافتن اعتبارات عمرانی" - 1388/7/21
- 11- سایت www.farsnews.net/newstext. گروه استان ها- حوزه خراسان جنوبی - 1388/9/2
- 12- سایت هم میهن www.hammihan.com/news - 1388/2/16
- 13- سایت www.ravy.ir - 1387/7/27 - به نقل از روزنامه قدس
- 14- سایت www.iranianuk.com/article: شرکت عسگر اولادی و 3/5 میلیارد دلار ارزش صادراتش."
- 15- حیدری، احمد و یزدان پناه، امیرحسین. "رابطه شورای ملی زعفران و تخریب بازار".
- روزنامه خراسان (ویژه نامه کیمیای خراسان). شماره 17437 (ویژه نامه شماره 1473) - 1388/9/22
- 16- سایت باشگاه خبرنگاران جوان www.yic.ir گروه استان - 1388/8/8
- 17- اصغر بنده نواز. "نیاز زعفران به بورس کالا ی استاندارد". روزنامه سرمایه. شماره 824 (1387/6/14)
- 18- روزنامه ایران: "بازار خرید زعفران همچنان نایب سامان است." شماره 3433 (1385/1/16) ص 20
- 19- روزنامه ابتکار: "زعفران ایرانی، غایب بزرگ بازارهای جهانی" سال پنجم. شماره 1317 (1387/7/25)
- 20- سایت www.topiranian.com/moshkelat: "دلایل گمنامی زعفران ایرانی در بازارهای جهانی با سهم 96 درصدی تولید". 1387/8/11
- 21- سایت گمرک جمهوری اسلامی www.irica.gov.ir/news - 1388/2/21
- 22- سایت www.gonabadnews.com/news/2009/01: "گزارشی از رشد کاذب قیمت زعفران" به نقل از ایران انوومیسیت.
- 23- سایت کمیته امداد خراسان جنوبی (بخش قاین). www.emdad-kj.ir

اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و امارات متحده عربی، عمده کشورهایایی هستند که زعفران را به صورت فله از ایران خریداری می کنند و پس از بسته بندی مجدد، دوباره صادر می کنند. حتی عمده زعفران که به امارات متحده عربی صادر شده نیز، در نهایت سر از کشور اسپانیا در آورده است.⁸

وضعیت نامناسب صادرات زعفران ایران، نتیجه فعالیت های مافیای زعفران است. توجه به منافع کوتاه مدت و کسب حداکثر سود و عدم توجه به منافع ملی (که جزء خصایص سرمایه داری سنتی کثیف موجود در رژیم فاسد جمهوری اسلامی است) بدان انجامیده که در طول تمام سال های پس از انقلاب 57، کشاورز زعفران تولیدی را با کمترین قیمت ها از دست بدهد، باندهای مافیایی زعفران را در شرایط سنتی و به صورت نامطلوب و با حداقل قیمت فرآوری کرده و به صورت فله (عموماً در کیسه های 10 کیلوگرمی) صادر کرده و هرگز هیچ اقدامی در جهت ارتقاء و بهبود شرایط تولید، فرآوری و تجارت داخلی و خارجی آن صورت نگرفته است. هرگز نگذاشته اند که کشاورزان تشکلی برای خودشان داشته باشند و لاقلاً، بخشی از تجارت داخلی و خارجی محصول تولیدی را، خود انجام دهند. با آن که سطح کشت به حدود 10 برابر در سال های اولیه بعد از انقلاب رسیده اما هیچ اراده ای برای حل مشکلات وجود ندارد و منافع باندهای مافیایی ایجاب می کند که تغییری در شرایط موجود صورت نگیرد. در چنین شرایطی است که امکان هرگونه اقدامی برای کسب سود بیشتر وجود دارد. با آن که قلب را یکی از مهمترین عوامل ضربه خوردن بازار زعفران می دانند و در عین حال مصرف زعفران تقلبی موجب وارد آمدن زیان به سلامتی مردم می باشد، برخی تجار و صادرکنندگان، برای کسب سود بیشتر به انواع تقلب دست می یازند. اما هیچ ارگان حکومتی از آن جلوگیری نمی نماید. به گفته یکی از فعالین بازار، با افزایش قیمت زعفران، میزان تقلب در بازار زعفران نیز افزایش شدیدی پیدا کرده است. صادرکننده ای نیز می گوید: "اکثر زعفران های تقلبی در بازارهای دوراز دسترس به فروش می رسند، چرا که مردم آشنایی چندانی با زعفران اصل ندارند... واسطه ها با خرید و احتکار زعفران و با استفاده از ترفندهایی همچون زدن شکر، نمک، آب نمک، پرافین یا نشاسته به زعفران، خیس کردن و گذاشتن زعفران در یخچال یا گذاشتن سنگ آسیاب شده در محصول بسته بندی شده، سودهای کلانی به دست می آورند."²²

انحصار مافیای زعفران به گونه ای است که حتی برخی صادرکنندگان نیز بدان اعتراض دارند. از جمله علی حسینی عضو هیأت مؤسس اتحادیه صادرکنندگان زعفران می گوید: "یک صادرکننده [مستقل] در بازارهای هدف تک و تنهاست... سازمان توسعه تجارت شاید به عنوان حامی صادرات و صادرکننده باشد، اما اگر هم امکاناتی دارد، شاید در اختیار گروهی خاص باشد که ما از آن بی خبریم."⁶ در واقع کلیه دستگاهها و امکانات حکومتی در خدمت و تحت اختیار مافیا می باشد.

▲ **سهم کشاورزان از ثروت تولید شده:** طبق برآوردها، تولید زعفران تا قبل از جهش قیمت، درآمدی به طور متوسط معادل 50 هزار تومان برای هر خانوار ایجاد می کرده است.⁴ اگر این مبلغ را در تعداد خانوارهای تولیدکننده زعفران (80000 تا 100000 خانوار) ضرب کنیم، به اعداد 4 تا 5 میلیارد تومان می رسیم که کل مبلغی است که نصیب تولید کنندگان می شود. آیا ارقام مزبور با رقم حدود 430 میلیارد تومانی که برآورد ارزش ناخالص زعفران تولیدی خراسان است، قابل مقایسه است؟

در حالی که سودهای دهها میلیاردی نصیب باند های مافیایی می شود، اکثریت کشاورزان شریف و زحمتکش که تولید کننده این ثروت هستند، در شرایط سخت و دشوار زندگی می گذرانند. از جمله شهرستان قاین که نام آن با زعفران پیوند خورده و شهری